

از کوهستانهای شام بگذشت و به بحر الروم رسید. در کتیبه ای که نوشته بخود مینباید که چهل و دو ملت را با سلاطین آنها مقهور گردانیده است تا آنجا که فرعون هم بقصد جلب نظر اختلف او هدایائی چند (بک نهنگ و بک اسب آبی) بجهة وی فرستاد. دولت آشور در زمان حکمرانی سلسله سارگن (۶۱۰ - ۷۲۲ قبل از میلاد) باعلی درجه شوکت رسید. شمسواران دو گانه این سلسله سناخریب و آسوربانپال میباشند که پایتختشان شهر نینوا بود.

سناخریب پسر سارگن (۶۸۱ - ۷۰۵) بابل را گرفت و قوه بحری بزرگی ترتیب داد که تمام اقوام کنار خلیج فارس را مطیع و منقاد سازد. باستانهای شهر صور تمام فنیقیه را بتصرف در آورد و فلسطین را دست نشانده خود کرد و بیت المقدس را هم گرفت از آن پس راه مصر در پیش گرفت زیرا فراغته از قدرت آشور مضطرب شده کینه آنرا بدن برداشته بودند. مصر چاره دفع این هجوم نداشت ولی طالع بلند مدد کرده بلایی عجمی بر قشون آشور نازل شده آنرا نابود ساخت (۶۹۰). چون بیست سال بر این واقعه برآمد مردم آشور بکینه کشی برخاسته بقهر و غلبه وارد منفیس شدند. در میان شهر باران آشور حشمت و شوکت آسوربانی پال مانند نداشت (۶۲۶ - ۶۶۹). او است که مصر و کلد و عیلام را مسخر نمود و در اضرابان نالک هر چه از دستش بر آمد فروگذار نکرد. پایتخت آنها را چه تب چه بابل چه شوش بتاراج داد و ثروت آنها را در نینوا جمع آورده آن شهر را عروس بلاد شرق گردانید. درین زمان حدود مملکت آشور از جانبی فلات ایران و از جانب دیگر نوبه بود و این چنین وسعتی هیچگاه بخود ندیده بود. معامله ای که با مردم الامفتوحه میشد در الواحی که بدست آمده بشرح و بسط مضبوط میباشد. ما حاصل شکر کشی ها و تاریخ قوم آشور سلسله طولانی از قتل و تهب و غارت است که فصلاً در کتیبه ها آمده و حتی باعث انصجار و حالات خاطر خواننده میشود.

قشون آشور چون غلبه مینمود بهیچوجه بکسی رحم نمیکرد. این است یکی از کتیبه های سال ۸۸۴ که آسورنازیربال (۱) در طی آن یکی از لشکر کشیهائی را

(۱) - ASSOURNAZIRBAL

که بر ضد یاغیان کرده شرح میدهد: « بفرموده آشور و ایستار (۱) خدایان بزرگ  
 و حامیان من لشکریان و عرّاده های جنگی خود را جمع آوری نمودم . . . از کوه ها  
 گذشتم و بجانب کینابو (۲) قلعه هولائی (۳) (رئیس عصاة) روان شدم . . .  
 بشهر حمله آوردم و بیک ضرب شست متهورانه آنرا تسخیر نمودم . ششصد نفر از  
 جنگیان دشمن را از دم شمشیر گذراندم . سه هزار بندی را طعمه آتش ساختم و یکی  
 را نیز زنده نگذاشتم تا بکار گروکان برود . اما هولائی را بندست خود گرفتم و زنده  
 پوست کردم و پوستش را بدیوار شهر آویختم . . . از کینابو بسوی تالا (۴) روان شدم  
 شهر بخوبی مستحکم شده بود و سه باره داشت مردم که بحصار مستحکم و عدد  
 بیشمار جنگیان خود دلگرم بودند از در عجز و الحاح در نیامدند . بچنگ پرداختم  
 و خونها ریختم و بشهر یورش بردم و آنرا بگشادم . سه هزار نفر سرباز را از دم  
 تیغ گذراندم . . . بسیاری را در آتش انداختم و اسرای زیادی زنده گرفته پاره ای  
 را دست و انگشت بریدم و دیگران را گوش و بینی . بسیاری را از دیده محروم  
 نمودم . از زندگان و از سرها پشته ساختم و سرها را به تاکهای بیرون شهر آویختم  
 جوانان و دختران را در آتش انداختم . « فنّ نهب و غارت را نیز مردم آشور بکمان  
 رسانیدند . مملکتی را که میگرفتند مرتباً بتاراج میدادند . درختها را می بریدند  
 حاصلها را خراب میکردند . شهرها را با خاک یکسان میکردند . چارپایانرا میبردند  
 و هر که از قتل عام جانی بدر برده بود مانند گله گوسفند جلو انداخته با آشور  
 روانه میکردند تا در ساختمان قصور سلطنتی بکار بگمارند . آشور بانی پال میگوید :  
 « شوش را متصرف شدم و از سر خزائن و ذخائر سلاطین عیلام که از قدیم رویهم  
 انباشته شده بود مهر برگرفتم . . . غنائم جنگی که با آشور بردم عبارت بود از سیم  
 و زر و جواهر و زیورهای خاندان سلطنت و البسه قیمتی و اسلحه روز جنگ و  
 روز سان و تمام اثاثیه قصور و ظروفی که بکار خوردن و آشامیدن و عطر زدن  
 میروند و عرّاده ها و ارابه ها و اسبها و استرهای بزرگ سردهنه طلا . . . سی و دو

(۱) - ISHTAR (۲) - KINABOU (۳) - HULAI (۴) - TALA

مجسمه سلاطین را که از سیم و زر و مفرغ و سنگ بود با شور فرستادم . معابد عیلام را از بیخ و بن بر انداختم . ارباب انواع را بیاد دادم . . . در مسافت یکماه و بیست و پنج روز راه آن سرزمین را خراب و منهدم نمودم و شوره و خار در آنجا پاشیدم و غنائمی بتفصیل ذیل با شور آوردم : پسران و خواهران سلاطین و تمام خانواده سلطنت و حکام و صاحب منصبان کماندار و اربابه راها و سواران و اسلحه سازان و ارباب حرفه را از زن و مرد و اغنام و احشام که بر روی هم بیش از ابری از ملبخ میشدند . . . خلاصه سرعیلام را کوبیدم و فریادهای خوشحالی را در درو دشت آن خطه بریدم و آنرا جایگاه گور خر و آهو ددم و دام ساختم . . . »

عادات  
و اخلاق سلاطین  
آشور

سلاطین جنگاور آشور در عمارت نیز دستی داشتند و در واقع هم اساسی ایشان منحصر بهمین بود که شهر و قصری بجهت خود بسازند چنانکه فرعون اهتمام داشت مقبره ای بجهت خویش برپا نماید . اغلب چنان اتفاق می افتاد که هر پادشاهی شهری را که خود در آن سکنی داشت برگزیده ترین می نمود و باین ترتیب هر چندی در آشور شهر تازه ای پایتخت میشد مانند آشور و کاله (۱) و در سارگن (۲) (خرساباد) و نینوا که سنا خراب مرمت نمود .

در فاصله بین دو لشکر کشی شهریار آشور اوقات خود را مخصوصاً بشکار میگذرانید و با دسته سگان شکاری خود شیر و گورخر و گاو و وحشی صید میکرد و در ضمن جشن ها و ضیافت های شاهانه ای که در قصر خود ترتیب میداد با تیر میزد و درین کار لذتی میبرد . نقوش برجسته پادشاه آشور را باین وضع نشان میدهند که جامه ای زردوزی شده در بر و کلاه بلندی و جواهر نشان بر سر در میان درباریان و غلامان و زنانی که گوش بر فرمان او ایستاده اند قرار گرفته است . مشکل است باور کرد که این همان سلطان رزم آزمای جشن میباشد که خود را بوجهی که در خور زنان است آراسته وزیر چتر شاهی آرام یافته . بسا میشود که این شهریاران

(۱) - KALAH

(۲) - DUR-SHARROUKIN

در نتیجه عیش و عشرت به نپروری عادت میکردند و همین فقره باعث فنا و زوال  
دولتشان گردید.

هریک از پادشاهان آشور چون برار بکه شاهی جلوس میکرد  
لشکر کشیهای اسلاف خود را از سر میگرفت مثلاً فتح نامه  
دولت آشور      های تکلات فالازار و سنا خریب تقریباً ذکر اقوام واحدی

را میآورد. این مطلب را علت آن است که بلاد مفتوحه مدام در حال طغیان بودند  
و سلاطین آشور دائماً در کار تدمیر و اسکات شورشیان. دولت آشور پس از غلبه  
هیچگونه نظم و نسقی در امور بلاد مغلوب نمیآورد. بوضع اداره آن نواحی دست  
نمیزد و پادشاه آنجا را نیز سرکار خود میگذاشت فقط خراج مرتبی از او مطالبه  
مینمود مقهورین چون مرز تلخی را که از شکست چشیده بودند از یاد میبردند یا  
میدیدند که شهریار را جنگهای دیگری مشغول داشته دو باره سر بلند میکردند و  
از پرداخت باج سر باز میزدند تا آزادی از دست رفته را باز ستانند و پادشاه آشور  
مجبور میشد که از نو برای تشکیل عاصیان لشکر بکشد. شاهزادگان آشور نیز که  
بحکومت ناحیه ای منصوب میشدند اغلب بر ضد خداوندگار خود بر میخواستند  
تا بلکه قدرت او را صاحب شوند. علاوه بر همه این مصائب باید گفت که از اندرون  
خاندان سلطنت نیز انقلابی بر میخواست و چه بسا سلاطینی که روانه دیار عدم شده  
و قتل ایشان موجب عصیان تازه میکردید. بعلاوه از آنجا که بنیان دولت آشور  
بر وحشت و هراس قرار گرفته بود عموم مردم از آن نفرت داشتند و فی الواقع حق  
با توریه است که این دولت را بحیوان عظیم الجثه ای تشبیه کرده که پایش از گل  
ساخته شده باشد بهمین جهت مقهورین متصل دست بیکی کرده و ایت طغیان بر می  
افراشتند و دولت آشور از بس جنگید بنیه اش بکلی تحلیل رفت چنانکه از مرگ  
آسور بانی پان بقاصله چند سال قوم تازه ای معروف به سیت (۱) از اروپا راه  
افتاده شام را بیاد تناول داد. مدی و بابل این سانچه را غنیمت دانسته به آشور

(۱) - SCYTHE

تاخته نینوا پایتخت را گرفته با خاک یکسان کردند و دولت آشور را منقرض نمودند  
(۶۱۲ قبل از میلاد)

شور  
شهر بابل  
شهر بابل قسمت اعظم متصرفات آشور را تصاحب نمودند  
ولی دوران تسلط آنها دیر نپائید و بیك مائه نكشید . معدنك  
يكی از ایشان موسوم به نیوكند نزر (۶۰۴ تا ۵۶۱) قدرتش  
با قدرت آشور بانی پال پادشاه آشور همسری میکرد . نیوكند نزر نجاتو (۱) فرعون  
مصر را از شام بیرون کرد بیت المقدس را گرفت و سکنه آنرا با سارت بینیل برد و  
بجانب صور روان شده چنانکه میگویند پس از سیزده سال محاصره آنرا تصرف  
نمود و این مهم را که بدست سنا خریب اجرا نشده بود انجام داد . اسراء را بکار  
مرمت بابل گماشت و این شهر را باز «ملکه آسیا» و معظم ترین بلاد مشرق زمین  
گردانید . گرداگرد شهر بابل را محوطه ای مربع که ۴۵ کیلومتر وسعت داشت  
احاطه میکرد و این جمله کمی از فضای پاریس بیشتر میباشد . حصار شهر که از  
آجر و قیر اندود بود ۹۵ ذرع ارتفاع و ۲۵ ذرع عرض داشت . ۱۵۰ برج در ربع  
بر روی آن ساخته و صد دروازه مفرغی در آن کار گذاشته بودند . فرات از وسط  
شهر میگذشت و جبری سنگی دو طرف رود را بهم متصل مینمود . خیابانهای شهر  
بشکل عمودی با یکدیگر تقاطع کرده به قصر شاه منتهی میشد . خرابه این قصر  
شامل ۱۴ هکتار زمین است یعنی تقریباً دو برابر میدان گنگرود (۲) پاریس .  
نزدیک قصر حدائق معلقه قرار داشت که یکی از عجایب سبعة عالم محسوب و عبارت  
از سطحه هائی بود که بستون تکیه داشت و روی آن با مخارج گراف از درختهای  
بلند تا باب باغها سر انداخته بودند . معابد هشت گانه مجلی هم که نیوكند نزر ساخت  
بر زینت شهر میافزود . ثروتی که در بابل انباشته شد بچائی رسید که نیوكند نزر  
برای حراست آن از دستبرد مهاجمین جنگه فرات را دریناه حصار حصینی قرار داد .  
محکم کاربهای نیوكند نزر توانست بابل را از زوال نگهدارد  
چنانکه در برابر قشون خصم ناچار سر تمکین فرود آورد و

(۱) - NÉCHAO

(۲) - CONCORDE

از آن پس هیچگاه نگر راست نکرد. خلاصه کوروش پادشاه کشورستان ایران که از جانب مشرق آمده بود در سال ۵۳۹ قبل از میلاد بابل را مستخر کرد و این سال انقراض تاریخ کلدیه شد.

هر چند اساطیر دوات بابل بر چیده شد ولی خود شهر آسیدی نیافت و شکوه آثار پاینده آن با زیبایی تجمّلات تا مدتی متمادی در انظار جلوه گر بود.

## فصل پنجم

### تمدن کلدیه

#### مذهب . علوم . صنایع .

مردم کلدیه خاصهً بغیب گوئی پرداخته و میکوشیدند تا خود را از طالع بد مصون نگاهدارند. کلدیه سرزمین غیب گویان و علماء علم احکام و جادوگران بود. مراقبت در امور عالم و پیروی از عقل معاش و اصول ثابت در سرشت مردم کلدیه وجود داشته است. مردم کلدیه در امر محاسبه و رصد ستارگان مهارتی بخرج داده اند. ابدیه آجری پاینده ای که در بین النهرین ساخته شده توده عظیمی است که اشکال هندسی دارد. صنعتگران و هنرمندان آشور در تصویر و تزیین قصور بمقام بلندی رسیده اند.

۱

#### مذهب و علوم

<p>سکنه بین النهرین چه مردم کلدیه و چه قوم آشور خلقتاً و خلقتاً با مردم مصر تفاوت کلی داشته اند زیرا از یکسو تنومندتر و پر گوشت تر و خشن تر و بیرحم تر بوده اند و از جانب دیگر کمتر دنبال تخیل رفته و در اتخاذ روشی در زندگی و عقل معاش جلو تر بوده و هم خود را بیشتر مصروف منفعت و آسایش خویش نموده اند.</p>	<p>خصوصیات تمدن کلدیه</p>
---	-------------------------------

خصوصیات اصلی تمدن بین النهرین نیز درست باخصایل خلقی ایشان مطابقت

میکنند. مذهب کلدی مذهب بودی که مبنای آن بر منفعت قرار داشته زیرا مردم کلدی خدایا فرشته‌ای را میپرستیده اند که ایشان را در پناه خود میگریفته. ضمناً در جستجوی کشف آتیه نیز بودند تا خود را از شر شیاطین محافظت نمایند. شیاطین مزبور را در آلامی میدیدند که بدیشان عارض میگردد. ابداعات اصلی مردم کلدی همه نکته ای دارد که بکار زندگی روز گذر می‌رود و از آن جمله مخصوصاً فن "محاسبه و مقیاس گرفتن مجدد کال" رسیده است.

مهمترین آثار پاینده‌ای که برپا داشته‌اند قصور سلطنتی است و از این رو مردم بین النهرین در ساختمانهای خود زندگانی را در نظر داشته اند نه اهل قبور را. حق اینست که این تمدن را تمدن کلدی بنامیم زیرا از ابتداء در کلدی بسط یافته است و مردم آشور جز تکمیل فن جنگ و تزئین قصور سلطنتی بکار دیگر نپرداخته‌اند.

**مذهب کلدی** در اوایل امر در کلدی نیز مانند مصر هر شهری خدائی مخصوص بخود داشت. پس از تشکیل دول معظم پرستش خدایان بلاد

مختلفه عموم یافت و خدای پایتخت رب الارباب شد. بدین لحاظ بزرگوار همورابی چون بابل پایتخت کلدی بود خدای این شهر که مار دوك نام داشت رب الارباب کلدی شناخته شد. از آنجا که پایتخت دولت آشور در ابتداء شهر آشور بود و خدای آن شهر نیز آشور نام داشت آشور رب الارباب مردم آشور گردید.

خدایانی که از حیث شأن و منزلت بعد از مار دوك و آشور می‌آمدند در کلدی و آشور عبارت بودند از آ (۱) رب النوع آب که کوزه گر لقب داشت زیرا میگفتند اوست که گلی سرشته و آدم ابوالبشر را ساخته. سین (۲) رب النوع ماه که موکل زمان و فرزندان دوگانه او بوده. شمس (۳) رب النوع خورشید که خداوند عدالت شمرده میشده و ایستار (۴) رب النوع زهره که خداوندی جنگ و عشق را نیز داشته است.

خدایان بسیاری این خداوندان معتبر را کمک بوده‌اند و ضمناً فرشتگانی مردم

(۱) - EA

(۲) - SIN

(۳) - CHAMASH

(۴) - ISHTAR

را در امان خود نگاه میداشته‌اند.

مردم کلد و آشور را عادت چنان بود که خدایان خویش را با پیکر انسان  
میداشته‌اند ولی گاه نیز بسان مردم مصر هیکنی نیمه انسان و نیمه حیوان بایشان  
میداده‌اند مثلاً آ آبشکل ماهی بود و ایستار بدن کبوتر داشت. فرشتگانی که  
شایانشان را دم در قصور میگذاشتند گاه مجسمه عظیم انسانی با پره‌های بلند بود  
و گاه شیری یا گاوی بالدار با سر انسان.

خواص  
خدایان

در نظر مردم کلد و آشور خدا فعال مایرید و خواستار اطاعت  
مطلق بشدگان بود. از خدایان میترسیدند و برای اینکه بر  
سر لطفشان بیاورند غذا بدیشان نیاز میکردند و قربانی تقدیم

مینمودند. بزه یا بزغاله قربانی را بر همه چیز رجحان میدادند و عقیده داشتند که  
اگر در اقامه این مراسم غفلت نمایند ارباب انواع این ملت را در زیر شهینز حمایت  
خود میگیرد و اقوام دیگر را دشمن میدارند و از لطف خود محروم میمایند. اگر  
از جنگی فیروز بیرون آمده غنیمت میآوردند میگفتند چون در خدمتگذاری خداوندان  
صدیق بوده‌اند باجری رسیده‌اند و اگر شکست میخورند آنرا مجازاتی از جانب  
خدایان می پنداشتند. پادشاه بهر جنگی که اقدام میکرد عنوانش این بود که بنام  
خدایان و برای انتقام از دشمنان ایشان عازم میدان است.

آسور بانی پال در یکی از کتیبه‌ها چنین می نویسد: « کسانی که دهانشان را  
برخلاف آشور رب الارباب و بر ضد من بکنکاش آلوده بودند زبانشان کنده شد.  
من آنها را در گودالی انداخته اعضاء آنها را بریده و بدنشان را خوراک سگها  
کردم... و با اجرای این مهم قلب خداوندان معظم خود را شاد و مسرور گردانیدم. »

اساطیر کلد  
مردم کلد نیز مانند مصر سرگذشت‌های جور بخور برای  
خدایان خویش ساخته بودند. از جمله اساطیر مشهوره شرح  
مسافرتهای ژیل "گایش" (۱) یکی از سلاطین قدیم اوروک میباشد که در حق او

(۱) - GILGAMESH



مقام الوهیت قائل شده بودند و قصه اش شبیه به نمرودی است که توریه آورده و هرکولی (۱) که پهلوان یونان بوده، بقراریکه میگفتند این شخص شکارچی پرکار و پهلوانی بود که در زیبایی و قوت معجز کرده بود مثلاً میتوانست شیری را در بغل بگیرد و خفه کند. مصاحب وفادار این پهلوان گاوی بود موسوم به آبانی (۲) که سرانسان داشت. از آنجا که ژیل گامش و قصبی به ربه النوع ایستار نگذاشته بود ربه النوع کنیه او را بدل گرفته و برای انتقام خود جانورانی چند برضد این دو رفیق برانگیخت و بلایاتی بر ایشان نازل کرد. ژیل گامش از همه این بندها مظهر و منصور بیرون جست ولی رفیقش تلف شد. ژیل گامش از مرگ مصاحب بی نهایت اندوهگین گردید و هیچ آرام نیافت. با احترام زیاد او را برداشته بخاک سپرد پس از آن خود را بیای زرگان (۳) رب النوع مرگ افکنده بنای تشع و زازیرا گذاشت که قبر آبانی را بگشاید. ژیل گامش باحالت انکسار چنین میگفت: « این گور را بشکاف و خاک را از هم بدران که روح آبانی بسان باد بدر آید. زرگان چون این عجز و لایه بدید فی الفور گور را از هم باز کرده خاک را بشکافت و روح آبانی را چون باد از آنجا بدر آورد ».

آنگاه ژیل گامش بنا بشعری که یکی از شعرای کهنه ساخته باغم و اندوه بیشمار درباب اینکه پس از مرگ چه بر سرانسان می آید شروع بپرسش کرده گفت:

« ای دوست باز گو. دوست من باز گو. زمین را بگشا هر چه می بینی بگو.

– ای دوست نمیتوانم چیزی بتو بگویم. اگر زمین را در برابر تو بگشایم. اگر هر چه دیده ام بتو بگویم و حشمت میگیرد. زار و نزارت میکند. دید گانت اشگبار خواهد شد.

– اگر وحشتم میگیرد. اگر زار و نزارم میکند. اگر دید گانت اشگبار میشود بگو. »

آبانی در نتیجه التماس و درخواست رفیق خود تسلیم شده سر نوشت کم و بیش سخت مردگان را برای او چنین شرح میدهد:

« آنکه در جنگ کشته شده بود روی تخت خوابی دراز کشیده آب صافی مینوشد.

(۱) - HERCULE

(۲) - EABANI

(۳) - NERGALE

- آيا تو خود او را ديدى .  
 - من خود او را ديدم . پدر و مادرش سر او را نگاه ميدارند و زلش با آه و  
 تانه برينين او خم ميشود . اما آنكه جسدش در ميدان جنگ فراموش شده ...  
 - تو خود او را ديدى .  
 - من خود او را ديدم . روخس در زمين روى راحت نمى بيند و كسيرا ندارد  
 كه بغم و تيمار او برخيزد ...  
 - تو خود او را ديدى .  
 - من خود او را ديدم . خوراك او تدمانده اشربه و نه سفره و ريزه هاى است  
 كه بكوچه برده روى زبانه ها ميريزند .  
 از اين شرح معلوم ميشود كه مردم كنده از مرگ و از آن دنيا تاچه حد در  
 هراس بوده اند . مردم كنده مثل اهالى مصر نبودند كه بكوشند تا جسد مرده الى الابد  
 باقى بماند و كفن و دفن ميت را وظيفه مقدس و از واجبات ميدانستند . سخت ترين  
 مجازاتى كه در باره كسى ممكن بود روا دانست محروم داشتن از تدفين بود .  
 مردم كنده اموات را حرمت ميكردند و بيشكار علاقه اى  
 داشتند زيرا بگمان ايشان ارواح مردگان ميتواند بر زمين  
 و جادوگرى برگشته زندگى را آزار كند بدين لحاظ از ارواح نامرئى  
 ميترسيدند و از اين گذشته معتقد بودند كه عدّه زيادى اجنه بدكار و شياطين نامرئى  
 روى زمين در كهين نشسته و مردم را اذيت ميكند . شياطين را با صورتهائى زشت  
 تصوير مينمودند و بايشان تنه انسان و سر و پاى حيوان ميدادند .  
 يك كتاب آشورى شياطين را اينطور وصف ميكند : « آنها زوزه ميكشند .  
 اين جا در كهين نشسته اند . كرمهاى بزرگى هستند كه آسمان سر داده است . بسيار  
 هيپ اند . زوزشان شهر را ميگيرد و زاد و ولدشان از درون خلك بيرون ميريزد .  
 يشكل تاج دورتيرهاى بلند و عريض ميپيچند . از خانه اى بخانه ديگر ميروند زيرا  
 هيچ درى مانع ورود ايشان نميشود و هيچ ميله اى آنها را عقب نميزند بلكه

چون مار از زیر در میخیزند و چون هوا از درز در نفوذ میکنند . \*

مردم کلدی برای اینکه از این دشمنان نادیده خود را محافظت کنند بجادوگران و سحره متوسل میشوند . سحره مردمانی مخوف و مقتدر بودند زیرا این قوه نیز در ایشان بود که زنجیر از گردن شیاطین برگیرند و طالع بد را وصال گردن مردم سازند . راه طرد شیطان از کار و اوراد و پاشیدن آب متبرک و جوشاندن علفهای جادو بود . بوسیله نوارهایی که باشکال متبرک که دست دوزی میشد و طلسمات و تعویذاتی که اسباب سفید بختی میگردید خود را از شر شیطان محافظت مینمودند . استعمال طلسم و تعویذ و علفهای جادو و اوراد را که بکار رفع و دفع سیاه بختی میرفت مردم کلدی در سرتاسر دنیای قدیم منتشر کرده اند و این عادت که ناشی از اوهام میباشد هنوز هم بکلی از میان نرفته است .

پیش گذشت که مردم کلدی جایگاه بزرگترین خدایان خود را در مهمتترین ستارگان آسمان یعنی خورشید و ماه و سیارات قرار داده بودند . عموماً در آسمان کلدی ستاره پر تو تندی

علم

احکام

دارد و مردم این سر زمین هر ستاره را مظهر یکی از صفات ربوبیت دانسته مفسر و ترجمان اراده خداوندان پنداشتند و گمان میکردند که اگر ستارگان را رصد کنند میتوانند بمشیت الهی پی ببرند و از حرکت آنها حدس بزنند که چه اتفاقاتی در زمین روی خواهد داد . از این قرار کهنه غیب گوئی هم میکردند و مخصوصاً در پیشگوئی آتیۀ مردم مینطولائی داشتند . بنظر ایشان طالع هر کس منوط بجائی است که در موقع تولد او ستارگان بالنسبه بیکدیگر داشته اند . بنا بر این هر که بدنیا میآید ممکن است ستاره اش بد باشد یا خوب . این نوع غیب گوئی را مردم یونان زائجه کشی نام داده اند و دقتی را که بقصد کشف اوضاع آتیۀ در احوال ستارگان بعمل آید علم احکام گفته اند . پس علم احکام شاخه ای از غیب گوئی بوده است . کهنه کلدی راه های دیگری نیز برای پیشگوئی داشته اند که از آن جمله یکی تعبیر خواب بوده و دیگر کیفیت دل و اندرونه و بخصوص در حین امتحان

اعماء و احشاش حیوانات قربانی و خصوصاً جگر آنها و دیگر اشکالی که يك قطره روغن چون در آب میافتاد بخود میگرفت .

مردم کلدی که در آسمان دقت میکردند تا سرار آنیه را دریابند

در ضمن بمطالب دیگری نیز پی برده اند که جنبه علمی

داشته مثلاً سیارات را از ثوابت فرق گذاشته اند . صور مختلفه

علم

مردم کلدی

آسمان را رسم کرده اند . محل آنها و فواصلشان را معین نموده اند . تغییر جای صور

آسمانی را در نظر آورده اند . خسوف و کسوف را حساب کرده اند . از این رو علم

احکام منتج علم حقیقی گردید که نجوم باشد . از آنجا که مردم کلدی علاوه بر نظر

داشتن در امور عالم بحساب کردن نیز ذوقی داشتند علم نجوم بسط یافت . در کتابخانه

آشور بانی پال جدولهای متعددی از ضرب و تقسیم و انواع و اقسام مقایس

پیدا کرده اند . مقیاس زمان و طول و وزن را علمای کلدی اختراع کردند و بتمام

اقوام ازمنه قدیمه منتقل نمودند و قسمتی از آن تا امروز نیز متداول است مانند

تقسیم سال بدوازده ماه قمری و هفته به هفت روز ( بعدد سیارات ) و روز به ۲۴

ساعت و ساعت به ۶۰ دقیقه و دقیقه به ۶۰ ثانیه .

## II

### قصور آشور

چون در دشت بین النهرین نه سنگ وجود داشت نه فلز جای

آنها خاک رست گرفت و کار کردن آجر در ساختمانها بی اندازه

در کلدی رواج یافت از خاک دو نوع مصالح بنائی میساختند

یکی خشت خام که بکار ساختن باطن حصار میرفت و دیگر آجر پخته که در روکار

مصرف میشد تمام آجرهای اینیه سلطنتی نقش خاتم سلطان عصر را دارا بود . دولت

آشور چون بر ناحیه ای دست می یافت و بلاد آنها خراب میکرد اسرا را با آشور

فرستاده بنحشت زنی و آجر زنی میگماشت . کتابخانه هم مصرف آجر داشت باین معنی

که در آشور اوراق کتب سفالهای بهنی بود که مطالب را با قلم روی آن نقر میکردند

کار

کردن آجر

و چون آجر را در کوره می پختند از آفتاب مصون می‌انند. عقود بیع و شری و نکاح و عهود را نیز روی الواح پخته نگاه میداشتند و با اینکه اینکار مشکل و پرمشقت بود از این گونه مدارك و اسناد دست نخورده در خرابه ها بسیار دیده میشود.

آثار  
پاینده

یادگارهای پاینده ای که از کلبه و آشور بر جای مانده همه با آجر است و اساس معماری کلبه و آشور از همین نکته برخاسته. اگر رصدخانه های معابد را کنار بگذاریم آثار کلبه و آشور

تماماً بشکلی ینک پارچه ساخته شده و محدود دیوارهای ضخیمی میباشد و از این حیث بر آثار پاینده مصر نیز پیشی دارد. ضخامت دیوار تنها برای مزید استحکام نبود بلکه این نظر هم در کار می‌آید که بنا را از سورت گرما مأمون بدارند.

آثار پاینده کلبه و آشور همیشه بر طبق نقشه و بنا اشکال هندسی بوده و معماران کلبه در ساختمان بلاد نیز خط مستقیم را ترجیح میدادند و نماینده سبک بنای کلبه و آشور همین فقره میباشد چنانکه خیابانهای این دو مملکت مانند امریکا همه عموداً یا بموازات یکدیگر سیر میکرد. در کلبه و آشور بیش از مصر سقف های طاقی و ضربی معمول گردید این سبک بنا آنقدر محکم نبود که در مقابل همه چیز بایستد ولی درین سرزمین بر خلاف مصر سازندگان را آن نظر نبود که هر چه میسازند الی الابد باقی بماند.

قصور  
سلطنتی

قصر پادشاه کلبه یا آشور حکم شهر کوچکی را داشت مانند شهر امپراطور در دل پکن یا قصر کرملین<sup>(۱)</sup> در مسکو. قصر پادشاه بر همه جا مشرف بود و روی سطحه آجری

وسیع و بلندی ساخته میشد. برای ورود بقصر از جاده کم نشیبی بالا میرفتند. دیوار شهر باروی حسابی بود و کنگره قائم الزوایا و بروج متعدد داشت. مساحت قصر سارگن که در خرابه پیدا شده تقریباً به ده هکتار میرسد. سطحه قصر چهارده ذرع از سطح جلگه ارتفاع دارد. نخن دیوار به ۲۴ ذرع میرسد. (۱۶۷) برج

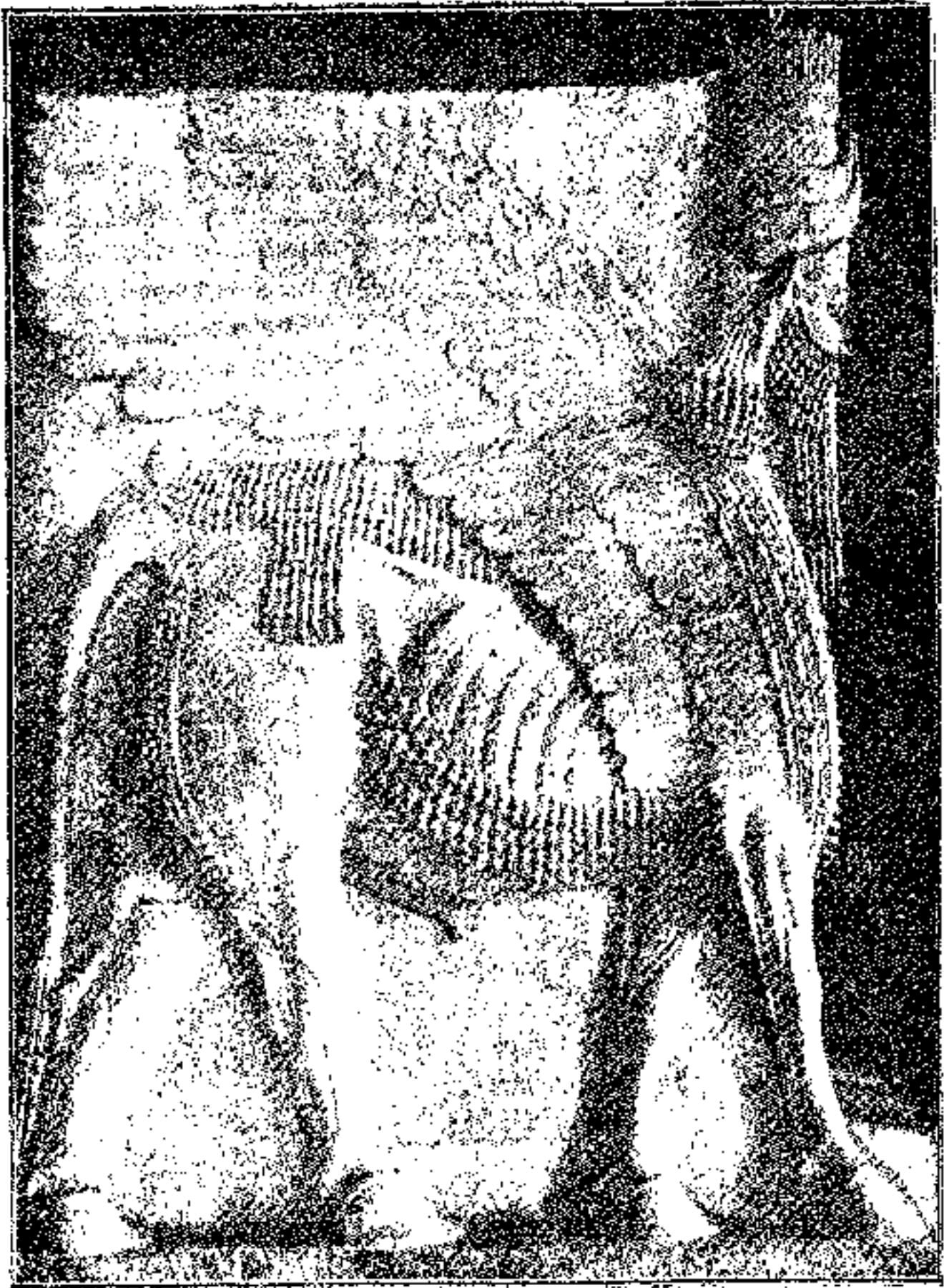
(۱) - KREMLIN

در طول آن ساخته شده: دروهای شهر بسیار محکم بوده و پائی دیوار گاوهای بالدار داشته است. این ساختمان عظیم که طبقه طبقه نبوده و پنجره نداشته بر رویهم یک پارچه آجر بنظر میآید که در درون آن چندین حیاط تراشیده باشند. باطاقها و تالارها فقط از درهای بزرگی که رو بحیاط باز میشد روشنائی می آید. عدّه درهای بزرگ قصر بدویست میرسیده است. قصر سه قسمت اصلی داشت یکی قسمت عمومی و انبار و آشپزخانه و طویل و غیره. دوّم جایگاه سلطنت و تالارهای مجلل و اندرون و دفترخانه. سوّم معبد (۱) داخل عمارت و بخصوص جایگاه سلطنت بسیار عزیز بود. کف اطراف با مرمر گرانها و قالی مفروش و دیوار را از کاشی زیبا مستور نموده اند. در صفحه های گچی ابزار کاری کرده صور برجسته درآورده رنگی نندی زده اند. در های اصلی را طلا کوب و نقره کوب نموده عاج در آن کار کرده اند. بعضی ستونها را از چوب ارز و از مغز مطالباً مستور بود.

معابد نیز مانند قصر ابنیه ای وسیع و متوازی الاضلاع بوده و بر فراز سطحه ها ساخته میشده. بجهت کهنه و سینه حیاط و انبار و تالار فراوان داشته و حریمی نیز در آن میساخته اند که از طلا و جواهر میدرخشیده و جایگاه خداوند بوده و تنها سلطان و کهنه میتوانستند داخل آن شوند بعلاوه هر معبدی برچی چهار گوش و هفت طبقه داشته و هر طبقه خود سگوائی جدا گانه بوده که بوسیله جاده ای سر اشیب بطبقه زیرین متصل میشده و هر چه پائین میرفته از ارتفاع خود میکاسته است. هر طبقه مخصوص یکی از سیارات بوده و رنگ مخصوص ویرا داشته است از این قرار: سفید. سیاه. ارغوانی. آبی. سرخ. نقره ای. طلائی.

در عرشه معبد حریمی میساختند و گاهی بجای آن چند مجسمه قرار میدادند این بروج چند طبقه و رنگارنگ در خاک کنده و آشور بر تمام شهر مشرف بوده است چنانکه برج خرساباد چهل و دو ذرع از جلو خان قصر ارتفاع داشته. بلند ترین

(۱) - هر قصری معبد علیحده داشت بانضمام برجی چند طبقه که بکار رصد میرفت.



گناو بالمداری کہ از قصر ساز بگنی آورده در موزہ لوور قرار داده اند





بروج آن بود که نبوکدنزر در بابل ساخت و بیش از صد ذرع بلندی داشت .

مردم آشور از کوهستانهای آن حوالی سنگ نرم آهکی آورده

## حجاری

مجسمه‌های عظیمی می‌تراشیدند و زیب قصور سلطنتی می‌نمودند .

مجسمه‌های مزبور که پهلوئی در یا گوشهٔ دالان قرار داشت گاو بالدار یا سلاطین

یا ارواح نامرئیرا ظاهر می‌نمود که به هیکل انسان بودند . برای گاو بالدار

پنج پا می‌گذاشتند که از رو برو فقط دو پا دیده میشد و از پهلو چهار پا . گاو

بالدار را در سنگ می‌تراشیدند ولی ارواح نامرئی نقشی بود که مختصر برجستگی

داشت . گاوهای بالدار قصر سارگن در موزهٔ لوور قرار دارد و هر که بدانها نظر

افکند طبعاً در خود اثری از قدرت و عظمت حس میکند . تزییناتی که بشکل برج

جسته حجاری شده سعی بلیغ و ریزه‌کاری دقیقی را می‌رساند و وقایع زندگی سلاطین

و آداب مذهبی و جنگ و شکار را می‌نماید .

مهارت حجاران آشور از حجاران مصر کمتر نبوده و در تصویر حیوانات شاهکارهایی

بیادگار گذاشته‌اند که کسی ماورای آن قدم نگذاشته است .

شکیل ترین نقوش برجسته ای که از هنرمندان آشور بیادگار مانده و در خرابه

های نینوا بدست آمده صورت شکار آشور بانی پال میباشد .

در بلاد بزرگ کلدی و آشور که مقر سلطنت و دربار و خانه اغنیا

## تزیینات

گردیده و ذوق بکمال ظرافت خود رسیده تمام شعب صنایع تجلی

بسط یافت و استادان مهارت غربی بخرج میدادند چنانکه تا امروز نیز همان

سبک در کاشیهای ایران و سلاح دمشق و دست دوزی و قالیه‌های مشرق زمین

پدیدار است . مردم کلدی مخصوصاً در کننده کاری و زرگری و دست دوزی و

کوزه‌گری شهرهٔ آفاق بودند . طلا و نقره کار کلدی و اسلحه‌ای که بظرافت در آن نقش

می‌انداختند در تمام مشرق زمین فروش داشت و همچنین پارچه‌هایی که باستانی

دست دوزی شده بود و اهل یونان نقاشی با سوزن نامیده‌اند . کوزه‌گران کلدی تمام

رموز کار لعاب دادن پی برده بودند و در تزیینات ابنیهٔ کاشی موقع مهمی داشت .

در های قصور یا دیوار های معابد چند طبقه را با کاشیهای یکسره که رنگی تند نشان میداد مزین مینمودند و اغلب بایک رشته کاشی بیک پرده حسابی میکشیدند باین ترتیب که هر يك تکه آن قسمتی از مجموع را شامل بود .

**اهمیت** مدنیّت کلدّه که از حیث قدمت و طول مدت و رونق با تمدن مصر همسری میکند بالنسبه با اقوام همسایه سمت مرّبی داشته و در تمدن کلّه اهمّ قدیمه دارای نفوذ مهمّی بوده ولی این نفوذ همه جا راه خیر ننموده بدین معنی که مردم کلدّه و آشور علم قوانین را تکمیل کرده اند ولی فنّ جنگ و نهب و آدم کشی و ویران کردن آبادی را نیز بکمال رسانیده اند . علم نجوم و ریاضی را ترقّی داده اند لیکن بیم از اوهام و هواجس نفسانی و فنّ سوء استفاده از این نقص را نیز در عالم رواج داده اند . قصور مجلّی ساخته زینت کرده اند اما در عیش و عشرت هم که مقدّمه تن پروری است سرمشق گردیده اند .

## فصل ششم

### ملت یهود

#### شیوخ . موسی . قضاة .

ملت کوچک یهود یا بنی اسرائیل کار بزرگی انجام نداده معذک بعنّت مذهبی که آورده در تاریخ موقع مهمّی را احراز نموده است . ملت یهود مدّتی متمادی به بیابان گردی روزگار میگذراند تا عاقبت الامر در مصر اقامت گزیدند و چون در آن سرزمین دچار مشقّت شد برهنمونیی موسی از آنجا بگریخت .

موسی بجهت ایشان قوانین دنیوی و اخروی آورد و آنها را تا فلسطین که ارض میعاد نامیده میشود رسانید . از آن پس فیما بین ملت یهود و سایر اقوامی

که در آن حدود سکنی داشتند بناچار کشمکش در گرفت. مخوف ترین دشمنان یهود فلسطینیان بودند.

ملت یهود که در بدو امر سرگردان میگشت عاقبت در خاک کی رحل فلسطین اقامت افکند که در حاشیهٔ بحر الروم فیما بین شام و مصر کشیده شده و فلسطین نام دارد.

وسعت خاک فلسطین به ۲۵۰۰۰ کیلومتر مربع میرسد و این مجموع تقریباً با مساحت سطح چهار ایالت فرانسه مساویست.

این خطه را میتوان به ناحیه قسمت نمود: حاشیهٔ دریا، فلات درهٔ اردن (۱)، دماغهٔ کوه کارمل (۲) که در دریا پیش آمده و حد فلسطین شمرده میشود. درهٔ اردن تماشائی است. نهر اردن که ۲۱۵ کیلومتر (۳) طول دارد از کوه حرمون (۴) واقع در آنتی لیبان (۵) سرآزیر گردیده از شمال بجنوب در فلات شام و فلسطین در بستر شکاف مانندی جاری شده در درهٔ ای میافتد که شبیه بورطه است و الگور (گور (۶)) نام دارد. این رود از چند دریاچه میگردد که معروفترین آنها گنرت (۷) میباشد و عاقبت به بحر المیت میریزد. بحر المیت چهار صد ذرع از سطح بحر الروم پائین تر است و چون آبهایش نمک و قیر دارد سواحلش غیر مسکون و متروک افتاده.

ملت یهود که از بیابان رسیده بود در فلات یا مملکت کنعان افتاد امروز این ناحیه فلاتی شن زار و قفر است ولی سابقاً در قتل جبال آن جنگل و در دامنهٔ آن مو و زیتون و انجیر و مراتع خوب پیدا میشده و مسیل های متعدد آن در بهار غلات فراوانی میآورده بنابراین ملت یهود چون این خاک را با آن بیابانهای لمپزوع می سنجید آنرا خیلی حاصلخیز میدید و ارض میعاد می شمرد.

موسی به قوم خود میگوید: «حضرت رب العزة شما را بسر زمینی هدایت

(۱) - JOURDAIN (۲) - CARMEL

(۳) - این مقدار ناک طول رود سین فرانسه میباشد

(۴) - HERMON (۵) - ANTI-LIBAN (۶) - GHOR (۷) - GÉNÉZARETH

میکند که پر از جویبار و چشمه سار است. آب فراوان خود را در دشتها و طول کوهستانها بخش میکند. مملکتی است که گندم و جو و مو میآورد و انجیر و انار و زیتون در آن میروید. مملکت روغن و انگبین است. در آنجا شما رزق خود را میخورید و از قحط نمیرسید و چیزی نقص نخواهید داشت...»

**ملت**  
**یهود**

ملت یهود قوم کوچکی از بنی سام بوده و اصلاً از کلبه آمده قبایل آن مدتها در بیابانهایی که فیما بین بین النهرین و فلسطین و مصر واقع شده بحالت چادر نشینی عمری بسر آورده بودند و بهمان وضع چادر نشینان صحرای افریقا زندگی میکرده اند باین معنی که در دره های پر آب و علف میافتادند و چون مراتع آن رو بتمامی میگذاشت تغییر جا میدادند و مخصوصاً در اطراف فلسطین و مصر میگشتند زیرا زمین پر برکت آن صفحات پسند خاطرشان افتاده بود. موقعی هم که در فلسطین جا بگیر شدند باز بقبایل منقسم بودند و فقط در حدود هزار سال قبل از میلاد سلطانی بر خود برگزیدند. بنا بر این ملت یهود خیلی دیر کارش با آنجا رسید که دولتی بسازد و تنها امتیازی که در میان اقوام یافته از نظر مذهبی است که آورده. در اوانی که اقوام دنیا مشرک و بت پرست بودند و خدایان خود را بشکل حیوان یا انسان میداختند ملت یهود خدای واحدی داشت که یهوه<sup>(۱)</sup> اش مینامید و سرمد و قادر متعالش میگفت. در راه او بذل قربان میکرد و او را جسم نمیدانست. در میان یهود بت پرستی گناهی بود که عفویت سخت داشت. هر وقت که غیرت مذهبی یهود غباری میگرفت مردی که پیغمبر نامیده میشد ظهور کرده و در نتیجه الهام خداوندی پیشگوئیهای پر آتشی نمود غبار را میزدود. قوانین الهی را محترم داشتن و بالتسبه به بت پرستی اغیار کینه ورزیدن نتیجه وعظ پیغمبران بود. پیغمبران این نکته را بملت یهود تذکار میدادند که خدا یا آنها عهدی بسته و آنها ملت برگزیده خدا میداشند.

**توریه**

تاریخ ملت یهود در کتاب مقدس آمده و در قسمت اول توریه که عهد قدیم نام دارد مضبوطست. عهد قدیم سه قسمت اصلی

(۱) - JAHVEH یا JÉHOVAH

منقسم میشود: قانون، پیغمبران و نویسندگان مقدس.

عهد قدیم هم تاریخ است هم منظومه هم مجموعه قوانین هم مجموعه ای از غیب گوئی پیغمبران هم سرود های مذهبی. عهد قدیم شامل داستانهای دوره بدایت و قانون الهی و تاریخ فلسطین و سرود های دلپذیر میباشد و جهت جامعه عموم این قسمتها اعتقاد بخداوند. ذات سرمد موضوع تمام مطالبی است که در توریة مذکور افتاده. او است که ضعیف را دل میدهد و زور در بازوی اقویا می نهد. مشیت او سوانح و اعمال مردم را اداره میکند. قدرت کامله او را حد و نهایت نیست.

عهد قدیم که در مائه سوم قبل از میلاد بیونانی ترجمه شد و بعد ها بزبان لاتین در آمد از مائه چهارم بعد از میلاد بسعی سن ژرم (۱) یکی از کتب مقدسه مذهب مسیح شناخته شد زیرا مسیحیت نژاد و نتیجه مذهب یهود است. بدین لحاظ مندرجات توریة در سراسر عالم مسیحیت مشهور شده و در وجود شعرا و هنرمندان همیشه مصدر الهام بوده است. بنا بر این نه تنها از نظر مذهب بلکه از نظر هنر و ادب نیز حائز اهمیت اساسی میباشد.

در ازمنه قدیم ملت یهود بقبایلی چند منشعب بوده بهدایت  
شیوخ زندگی میکرد. شیوخ رئیس طایفه بوده و همچنانکه  
در اوایل امر در میان سایر اقوام نیز معمول بوده است بکلمات و قضا هر دو  
میپرداخته و در جنگ فرماندهی داشته و صاحب قدرت مطلقه بوده اند. تاریخ  
شیوخ در کتاب اول توریة موسوم به سفر تکوین آمده. سفر تکوین می نویسد که  
ابراهیم یکی از شیوخ یهود و از شهر اور (۲) کلدیه بوده و در زمان پادشاه آمر اقل (۳)  
(شاید مقصود همورابی باشد) زندگی مینموده. بعدها با امر خداوند راد افتاده در  
کنعان که خاک فلسطین است مسکن گزید. پسرش اسحق جانشین او گردید.  
یعقوب پسر کوچک اسحق جای پدر نشست و از آنجا که یعقوب اسرائیل لقب داشت  
ملت او را بنی اسرائیل گفتند.

بسیاری از حوادث مشهور در توریة آمده و از آن جمله یکی قربانی اسحق میباشد

(۱) - JÉROME

(۲) . OUR

(۳) - AMRAPHEL

که قسمتهای مهم آن از این قرار است :

خداوند که میخواهد ابراهیم را بیازماید باو گفت : « یگانه فرزندت را که عزیز میداری بکوهی که بتو نشان میدهم ببر و در راه من قربان کن » ابراهیم پیش از آفتاب بر خاسته خر خود را پالان کرده اسحق را برداشت و بقدر حاجت هیزم فراهم کرده بجانبی که خدا فرمان داده بود رو براف نهاد . روز سوم بمقصد رسید هیزم را بر پشت اسحق گذاشت آتش و کاردر را نیز خود میبرد . آنگاه اسحق از پدر پرسید که اینک آتش و هیزم پس قربانی کجاست . ابراهیم در پاسخ گفت که خدا خواهد رسانید . عاقبت بجائی که خدا فرموده بود رسیدند . ابراهیم هیزم را بر رویم گذاشته مذبحی ترتیب داد و سپس فرزند خود اسحق را بسته بالای هیزم گذاشته دست بالا زد و کار برداشت تا او را قربان کند . . . آنوقت از آسمان ندائی رسید که « ابراهیم دست از این بچه بدار و باو بندی روا مدار . اکنون دانستم که تو از خدا میترسی زیرا برای اطاعت او از دادن یگانه فرزندت دریغ نکردی » ابراهیم برگشت و قوچی دید که شاخش در بوته ای گیر کرده او را بگرفت و بجای اسحق در راه خدا قربان کرد . وحی الهی رسید که « چون اطاعت مرا کردی برکات خود را شامل حال تو خواهم کرد و اعقابت را بعدد ستارگان آسمان و رمل دریا زیاد خواهم نمود . برکت من بوسیله اعقاب تو بر تمام اقوام دنیا نازل خواهد شد زیرا تو ندای مرا اطاعت کردی »

بنی اسرائیل پس از اینکه مدتی در کنعان زندگی کردند  
بصر آمده در آنجا جای گرفتند . شاید این مهاجرت در موقعی  
در مصر صورت گرفته باشد که سلاطین هیکسوس بنورقوائی که از آسیا  
آورده بودند زمام امور مملکت مصر را در دست خود داشتند . بنا بر روایت توریة  
استقرار بنی اسرائیل در مصر بواسطه یوسف یکی از پسران یعقوب انجام یافت .  
یعقوب دوازده پسر داشت که اسباط اثنی عشر بنی اسرائیل از نسل ایشان  
بوده اند . در میان اولاد دوازده گانه یوسف فرزند محبوب پدر بود . برادران دیگر

بر او رشک بردند و بحیال کشتن او را در چاهی بینگنند ولی بعد او را به تجاری که عازم مصر بودند بفروختند . باین ترتیب یوسف در سلک غلامان پوتیفار (۱) نام از صاحب منصبان معروف فرعون درآمد و چون هنری در تعبیر خواب بروز داد معتمد و پیشکار در خانه او گردید ولی بخت بد گریبان گیر او شده زن پوتیفار همی بر او بسته بچسبش انداخت . بالجمله درین موقع فرعون بدین مضمون خوابی دید که هفت ماده گاو فربه پدیدار شد و متعاقب آن هفت ماده گاو لاغر بیرون آمده فی الفور ایشان را بلعید . فرعون از این خواب سخت وحشت کرد و از عموم معبرین تعبیر آنرا خواست ولی همه در مانند . درین اثنا کسی پیدا شد و از هنر نمائی یوسف فرعون را خبردار کرد فرعون باحضار او فرمان داد . یوسف بدین طرز خواب را تعبیر کرد که مملکت هفت سال در خصب و فراوانی خواهد گذراند و متعاقب آن هفت سال قحطی و بیحاصلی دست خواهد داد و برای رهائی از شر این مصیبت گزیری نخواهد بود جز اینکه غله بسیاری انبار نمایند . فرعون از این جواب پر مغز بهعجب آمده او را صدراعظم خود قرار داد .

عاقبت قحطی و تنگی در رسید . از آنجا که وزیر مال بین مصر تمام انبارهای شاهی را از غله انباشته بود همه کس از اطراف و اکناف برای خرید گندم بمصر میآمد و از آنجمله پسران یعقوب بودند . یوسف ابتدا کاری کرد که آنها بدست و پا افتادند ولی بعد خود را شناساند و بخشایش طلبید و آنها را با پدر یرش یعقوب بمصر آورد و نزدیک تنگه سویس در ولایت گوشن (۲) نشاند و خود در سن صد و ده سالگی در نهایت افتخار و سرافرازی وفات نمود .

بنی اسرائیل در ارضی حاصلخیز مصر سفلی رو بفرزونی گذاشتند ولی عاقبت حالشان دگرگون گشت . احتمال می رود که چون فرعون تب قوم همیکس را از مصر راندند وضع بنی اسرائیل نیز در مصر عوض شده باشد یا قبایل آسیائی که در مصر اقامت

خروج  
بنی اسرائیل  
از مصر

داشتند بسختی رفتار میشد و آنها را بسخت ترین مشقات و امیداشتند بالاخره کار

(۱) - PUTIP

(۲) - GESSEN

این عذاب و شکنجه با آنجا کشید که بنی اسرائیل یکسره فرار اختیار کردند و دوباره در صحاری شبه جزیره سینا به بیابان گردی مشغول شدند (در حدود ۱۴۰۰ یا ۱۲۰۰ قبل از میلاد).

خروج بنی اسرائیل از مصر در تحت ریاست مردی صورت گرفت موسی نام که از طرف خدا باز وحی میرسید.

سفر دوم توریته که در ذیل عنوان «خروج» آمده تاریخ موسی و خروج بنی اسرائیل را از مصر چنین نقل میکند که فرعون فرمان داده بود مولود اول خانواده های بنی اسرائیل را بقتل برسانند. درین موقع خدا بر ملت خود رحمت آورد و پسری را که باید منجی قوم بشود از مرگ نجات داد. مادر موسی بقصد آنکه فرزند خویش را از مرگ بدربرد او را در سبدی قیراندود گذاشته در نیزار های کنار نیل انداخت. دختر فرعون که بهشت و شو میرفت او را دید و از آب گرفت و موسی نام نهاد یعنی «نجات یافته از آب» موسی در دربار فرعون تربیت شد و تمام علوم کهنه را فرا گرفت و زیرک و نیرومند گردید. روزی میگذشت دید مردی مصری یکی از بنی اسرائیل را میزند بکماک یهودی برخاسته مصری را بکشت ولی چون از عقوبت ترسید بصحرا گریخت و شبانی اختیار کرد. در آنجا خداوند بدو ظاهر شده گفت: «من مصیبت قوم خود را که در مصر اقامت دارد دیدم و فریادهای درد آلود آنها را شنیدم زود فرعون برو و قوم بنی اسرائیل را از مصر بیرون ببر».

موسی برگشته نزد فرعون رفت ولی فرعون بخروج بنی اسرائیل رضایت نداد. آنوقت خداوند بلیاتی سخت بر مصر نازل کرد چنانکه از آسمان غولک و ملخ میبارید. از ملخ ابری پدید میآمد. آبها خون شد. طاعون ظهور کرد. تگرگ آمد. ظلمت های غلیظ دست داد. مولود اول حیوانات مردند. این بلیات آیات ده گانه نامیده میشود.

فرعون بوحشت افتاد و اجازه خروج داد ولی دوباره عقیده اش برگشته قشون



فرستاد تا فراریان را دنبال کنند اما آب دریای احمر که بحکم موسی منشق شده برای حرکت بنی اسرائیل راه داده بود دوباره بهم آمد و فرستادگان فرعون را فرو برد .

تشکیلات ملت یهود از موقعی شروع شد که آنقوم از مصر خارج گردید . موسی علاوه بر آنکه پیغمبر و طرف وحی خدا و پیشرو خروج از مصر بود در وضع قوانین محکم نیز دستی داشت .

موسی  
و گوساله زر

هنگام مهاجرت از مصر بنی اسرائیل را چیزی جز اعتقاد به یهوه نبود . موسی باعتبار این اصل قوانینی گذاشت و بنی اسرائیل را فی الواقع ملت خدا گردانید ولی حصول این نتیجه بی زرد و خورد دست نداد و چنانکه از تاریخ گوساله زر مستفاد میشود تا چار بود که مقاومت بنی اسرائیل را با زور بشکنند . در توره آمده که خدا موسی را بطور سینا خواست و احکام خود را در ضمن رعایا و القاء کرد . معذلت چون موسی چهل روز و چهل شب در روی کوه ماند اعتماد مردم از وی سلب شده در صدد افتادند بی بیرستند و هارون برادر موسی زر و زیور زنان را خواسته گوساله زری ساخت . بافتخار خدای تازه جشن بزرگی برپا کردند . « موسی چون بچادرها نزدیک شد و گوساله زر و رقص بنی اسرائیل را بدید غیظ کرد و الواح سنگی را که در دست داشت بر زمین کوبیده و همان پای کوه شکست . گوساله زری را که ساخته بودند گرفته در آتش انداخت و خاکستر کرد . خاکستر آنرا در آب ریخته بخورد بنی اسرائیل داد . پس از آن جلو چادرها ایستاده گفت هر که خود را از خدا میداند نزد من آید . هر کس باید شمشیر خود را بردارد و در چادرها از این سر تا آنسر بگردد و بکشد و هیچ رحم نیآورد » باین ترتیب ریشه بت پرستان کنده شد .

اصول مذهب و اخلاق و عبادات بنی اسرائیل را موسی آورده است و این مجموع در احکام عشره که بر الواح سنگی نقر شده بود خلاصه شده . عبادت در بنی اسرائیل عبارت از نذورات

قوانین

موسی

و قربانی است. بعلاوه قانون مذهبی احکام بسیار دیگری نیز آورده که مؤید تندرستی است. مثلاً گوشت حیوانات ناپاک حرام شده. اعیاد اصلی قوم یهود یکی یوم السبت است که در هفته یکروز و روز استراحت میباشد دیگر عید فصیح (۱) و پانته کوت (۲) و تابرناکل (۳) که عید خروج از مصر و دریافت احکام و ورود بصحرا بود. موسی معبدی دستی درست کرد تا مراسم عبادت را در جشنها در آنجا بعمل آورند معبد را پرده دست دوزی شده که رنگی تند داشت و تابرناکل نامیده میشد می پوشانید و بسه قسمت میشد: پروی که مخصوص قربانی بود. محراب که هدایا و نذورات را در آنجا می آوردند. حرم الاحرام که صندوق عهد را آنجا میگذاشتند. صندوق عهد از چوب ازر طلا کوب شده و حاوی الواح قوانین بود.

قوانین موسی نیز مانند مجموعه حورابی شامل دعائلی بود راجع به مالکیت و خانواده و حقوق افراد و گناهان و عقوبت. مبنای عقوبات قاعده قصاص بود باین معنی که خاطی هر کس باشد هر چه کرده باید همانرا بچشد. بعضی از قواعدی را که در امر اخلاق و عدالت موسی بجهت بنی اسرائیل ترتیب داده می آوریم:

«پروردگار. خدای خود را تا میتوانی درسویذای قلب و از جان و دل دوست بدار. پدر و مادر را محترم بدار تا در زمینش که خداوند بتو عطا خواهد کرد عمرت طولانی شود در برابر کسانی که مویشان سفید شده فروتنی پیشه کن و پیرمردان را احترام نما. دنبال کینه کشی مرو و اگر بدی از کسی دیده ای بدست فراموشی بسپار - در حکم دادن و انعامات و اوزان و مقادیر هیچگاه بر خلاف انصاف قدمی نگذار. شهادت دروغ درباره همسایه خود مده. پیرامون آزار پیوه و یتیم مگرد. اگر غریبی در میان شما زندگی میکند او را سرزنش نکنید و دوست بدارید زیرا شما خودتان هم در مصر غربت کشیده اید. هنگامی که درو میکنی آنچه روئیده تا دم خاک مبر و خوشه هائی را که می افتد بر مچین. در تا کستان خود اگر خوشه ای ماند یا حبه ای مگیر تا قسمت فقرا و غربا باشد. هرگاه از بنی اسرائیل زر خریدی داشتی

(۱) - PAQUE

(۲) - PENTECOTE

(۳) - TABERNACLE

چون شش سال خدمت تو کرد سال هفتمین آزاد است سر خود میگیرد و چیزی  
 بتو نمیپردازد. اگر زن دارد زانش نیز با او میروند ولی اگر مولای وی او را زن  
 داده و فرزندان آورده زن و فرزند از آن مولی خواهد بود. اگر کسی بچشم زر  
 خرید یا کنیز خود ضربتی وارد آورد که از حلیه بصر عاری شود در عوض آن  
 زر خرید یا کنیز را آزاد خواهد کرد. شاهد بگذرانده آدم کس مجازات نمیشود مگر پس از  
 شهادت شهود. هیچکس را بشهادت یک نفر نمیتوان محکوم دانست. آنکه پدر یا عاشرش  
 را بزند جزایش قتل است. آنکه یکی از همشهریان خود را مجروح کند مستحق  
 همان رفتاری است که از خود او سر زده. شکستگی به شکستگی. العین بالعین.  
 السن بالسن.

ورود موسی بنی اسرائیل را تا حدود کنعان رسانید و این همان  
 ارضی است که خداوند وعده داده بود.  
 بارض میعاد

بنی اسرائیل بر هنمائی سانس دیگری موسوم به یوشع (۱)  
 وارد آن خاک گردیدند اما برای اینکه در آن سرزمین جایگیر شوند با اقوامی که در  
 آن موقع فلسطین را در تصرف داشتند دائم مشغول جنگ بودند. اقوام مزبور در  
 جنوب عماقه (۲) و مدینی (۳) ها بودند. روی فلات کنعانیها. در مشرق نزدیک  
 صحاری قبایل آمون (۴) و موآب (۵). در کنار ساحل فلسطیان.

بنی اسرائیل در اوایل امر تحت فرمان یوشع غلبه کردند و شهر یریحو (۶)  
 را گرفتند ولی عاقبت چون دیگر سانس در کار نبود و قبایل از یکدیگر جدا شده  
 بودند پیایی شکست خوردند. معرنا هر وقت خطری صعب روی مینمود امر را به  
 قضاة وا میگذاشتند که وظیفه مهمشان فرماندهی قشون بود. عادة قاضی بعموم قوم  
 اسرائیل فرمان میداد بلکه تنها بر قبایله ای که مورد مهاجمه شده بود ریاست داشت.  
 این طرز حکومت مدتی باقی ماند ولی چون قبایل بخطری که از تجزیه آنها ناشی  
 شده بود پی بردند عزم کردند که پادشاهی بجهت خود اختیار نمایند و در تحت

(۱) - YOSUE (۲) - AMALÉCITE (۳) - MADIANTTE (۴) - AKMONITE (۵) - MOABITE  
 (۶) - YÉRICHE

حکومت او مدام باهم مع باشند.

گدعون (۱) یکی از اسفار توریة منحصر باحوال قضاة است که در میان آنها

گدعون و یفتاح و شمشون و شموییل بمناسبت کار هائی که کرده اند آوازه شهرتشان بیشتر پیچیده است.

و یفتاح (۲)

گدعون کسی است که با آمدن آنها در افتاده و بر آنها فایق آمده است آمدن آنها

هر سال خودی بکشت بنی اسرائیل زده آنرا بیاد غارت می گرفتند تا اینکه ذات

لایزان گدعون نامی را از قبیلۀ منشه (۳) با خراج ایشان برانگیخت. گدعون مردان

جنگی قبایل مجاور را دعوت نمود ولی چون عذۀ اجابت کنندگان بنظر خداوند

زیاد آمد گدعون ایشان را بمعرض امتحان آورده خواست تا هر يك جرعه ای از

آب چشمه بنوشد چنانکه زانو هایش خم نشود. بدین ترتیب سیصد تن زبده بر

گزید و مشعل و شیپور بایشان داد. چون شب در آمد جنگیان باردوی دشمن

شبیخون زده شیپور کشیدند و مشعلها را بجولان آوردند. مدتی آنها را ترس گرفت

و رو بفرار نهادند و همه بهم ریختند و در این اثناء بنی اسرائیل باسانی تا توانستند

از ایشان گشتند.

در جنگ با عمونین قرعۀ فیروزی بنام یفتاح درآمد که از خانه پدر مضرودو

در بیابان بر اهزنی مشغول بود. عمونین ناگهان بر سر همولایی های یفتاح ناختمند.

ایشان از او خواهش کردند که بیاید و بمدافعه ایشان پردازد. یفتاح قبول نمود.

قبل از وقوع جنگ یفتاح با خدا عهد کرد که اگر از محاربه مظفر بیرون آید از

جمله متعلقان آنها که نخست از خانه اش بیرون بیاید در راه او قربان کند. یفتاح

غلبه کرد و خرم و خوشحال باز گشت ولی در راه دختر خود را دید که باستقبال

او می آید. یفتاح جز این یك دختر نداشت که رقص کنان با تار و طنبور سوی

وی می شناخت از دیدار دختر جامه بر تن درید و از بد بختی خود نالیده

(۱) - JEDON

(۲) - JEPHTÉ

(۳) - MANASSÉ

خروشی بر آورد که « دخترک من رشته امید مرا بریدی زیرا با پروردگار خود عهدی کرده ام که نکول از آن نمیتوانم کرد ». دختر در جواب گفت که « ای پدر بعهدی که با خدا کرده ای وفا کن... فقط این خواهش مرا بپذیر و بگذار که دو ماه بکوهستان یروم و با رفقای خویش بحال جوانی خود زاری کنم ». بفتح دختر را تا دو ماه آزاد کرد... چون این مدت بسر آمد برگشت و پدر عهد خود را انجام داد. از آنجا این رسم در میان دختران بنی اسرائیل مقرر آمد که سالی یک بار گرد هم می نشینند و چهار روز برای دختر یفتاح گریه میکنند.

مخوف ترین دشمنان بنی اسرائیل فلسطیان بودند که قومی شمشون و فلسطیان جنگجو بوده و از شمال آمده در آنجا متوطن شده بودند. فلسطیان در بدو امر بخیمال تسخیر مصر براه افتاده بودند (در حدود ۱۲۰۰ قبل از میلاد) ولی چون مردم مصر بایشان رخنه ندادند در سواحل فلسطین افتادند و در چند شهر مستحکم مانند عزراه (۱) و آسکالون (۲) قرار گرفتند. بنی اسرائیل را مکرر شکست دادند و ربقة اطاعت را بگردن ایشان گذاشتند. بهلوانی که در جنگ با فلسطیان فلس میدان گردید شمشون بود بقرار بکه در توریة آمده از بدو تولد فرشته ای شمشون را منجی آینده بنی اسرائیل خوانده بود ولی شمشون نمی بایستی سر خود را بتراشد که قوت خود را از دست نخواهد داد. شمشون هنوز جوان بود که شیری را خفه کرد. روزی در دست فلسطیان گرفتار آمد بندها را از هم گسیخت و هزار نفر از دشمن را با يك چاقه الاغ از پا انداخت. بار دیگر که در شهر عزراه دورش کرده بودند دولنگه در و چوبه های دروازه را کنده بدوش خود گرفت و بکوهستان برد ولی بالاخره در دام عشق زنی مسماة به تلیلا (۳) گرفتار گردید و سر قوت خود را بروز داد. این زن نیز جنایتی کرده در بوقع خواب سر او را تراشید و او را بدست فلسطیان داد. فلسطیان چشمان شمشون را در آوردند و زنجیرش کرده به عزراه بردند و بگرداندن آسیا واداشتند ولی بحول

(۱) - GAZA

(۲) - ASCALON

(۳) - DALILA

و قوه الهی شمشون توانست قیل از مرگ انتقام خود را از فلسطیان بگیرد.

« روزی امرای فلسطیان محفل بزرگی ترتیب داده و برای خدای خود ازدها جشنی برپا داشته بودند درین موقع موهای شمشون باز بلند شده بود... پس از ضیافت شمشون را خواستند و او را در میان دو ستون ایستاده نگاهداشتند. شمشون بچوانی که دست او را گرفته بود گفت « دست مرا بگذار به ستون برسد که بر آن تکیه کنم و کمی استراحت نمایم » درین موقع تالار پر از مرد و زن بود و قطعاً سه هزار نفر در آنجا حضور داشتند به شمشون نظاره مینمودند. امرای فلسطیان نیز همه در آنجا بودند شمشون خدا را خوانده گفت « خدایا. پروردگارا مرا یادبیار. خدایا زور مرا باز گردان تا بیک ضرب از دشمنانی که مرا نابینا کرده اند انتقام بکشم » چون دو ستون را با دو دست راست و چپ بگرفت گفت « من هم باید با فلسطیان بمیرم » و چنان بسختی ستونها را کشید که عمارت خراب شده تمام امراء و مردم را زیر گرفت و باین ترتیب در حین مرگ بیش از آنچه در مدت عمر کشته بود از دشمنان تلف کرد »

شموئیل  
و سلطنت  
در جنگ دیگری که با فلسطیان کردند بنی اسرائیل بالکل  
منهزم گشتند و چاره ندیدند جز اینکه شرایط سخت خصم را  
بگردن بگیرند و چون بیست سال باین وضع گذراندند بوسیله  
شموئیل نجات یافتند.

شموئیل تمام ملت اسرائیل را به عید صفا خواند زیرا بسیاری از آنها کم کم به پرستش خداوندان غیر مشغول شده بودند. فلسطیان که از این خبر بوحشت افتادند دوباره بسر وقت بنی اسرائیل تاختند ولی مقهور شدند و بنی اسرائیل آنها را تا خاک خودشان تعاقب نمودند. تمام قبایل شموئیل را که فرمانده منجی قوم شده بودند حامی خود شناختند. شموئیل مورد اکرام عموم گردید و مدنی متزادی قدرتش دوام یافت ولی چون پیرشد و از کار افتاد بنی اسرائیل از او خواستند که پادشاهی برایشان بگمارد. شموئیل هر چه سعی کرد بدیشان بفهماند که تعیین

پادشاه با فقدان آزادی قوم برابر است فایده نبخشید. بامر خداوند عاقبت باین کار رضا داد و شاعون (۱) را که از قبیله بنیامین و بنحوش اندامی و بلندی قامت از دیگران ممتاز بود بسطنت برگزید. این امر آغاز دوره تازه‌ای در تاریخ بنی اسرائیل گردید که دوره سلطنت باشد.

## فصل هشتم

داود. سلیمان.

انفکاک. پیغمبران.

دراوان سلطنت داود و سلیمان مملکت بنی اسرائیل باندازه خود دولتی مقتدر شد و صاحب نظم و نسق گردید. معبدی که سلیمان در اورشلیم بنا نهاد مرکز عبادت بود ولی در موقع مرگ سلیمان بنی اسرائیل تجزیه شدند و دو مملکت ساختند که اسرائیل و یهود باشد. این هر دو دولت در برابر هجوم کشور گشایان آشورو کلدیه فرو ریخت بعلاوه مذهب نیز داشت از راه راست منحرف میشد لکن غیب گوئیهای پرهیجان پیغمبران که معروفترین آنها اشعیا (۲) و یرهمیاه (۳) و حزقیل (۴) میشدند آنرا مصقی نمود.

بنی اسرائیل از آنجهت شاه میخواستند که در جنگهای خود با اقوام مختلفه و مخصوصاً با فلسطیان امور ایشان را بهتر اداره کند. بنابراین سلطنت در اوایل امر فرماندهی نظامی بود و شاعول و داود که دو پادشاه اول ایشان گردیدند مقام فرماندهی جنگ داشتند و تسلط و شائی که پیدا کردند تنها بواسطه فتوحاتی بود که انجام دادند. روایات توریة اوایل دوره سلطنت را معشوش و پرخاصه نشان میدهد. تقاضت در کار و عصیان و جنگ خانگی در جریان بود مثلاً شاعول میخواست از زیر اطاعت شموئیل

(۱) - SAUL

(۲) - ISAIE

(۳) - JÉRÉMIE

(۴) - EZÉSHIEL

بیرون رود در صورتیکه شموئیل هایل نبود قدرت خود را از دست بدهد بدین لحاظ شموئیل دیگر بشاعول مک نکرد و درخفا چوپانی داود نام را از قبیله یهودا باسلطنت معین نمود. داود بدو صاحب جمع شاعول بود و نظر بمهارتی که درنواختن بربط داشت او را مسرور مینمود و ضمناً چون از مبارزه با گلیات (۱) دیویگر غالب بیرون آمد محبوب عامه نیز شد.

چنانکه توریه می نویسد باز نائره جنگ در میان بنی اسرائیل و فلسطیان مشتعل گردید. مردی گلیات نام از اردوی فلسطیان بیرون آمد با شش ذراع قد، کلاه خودی از برنج بر سر. جوشتی برنجی سیزده منه در بر. چکمه برنجی در پا و سپر برنجی بر شانه داشت. دسته نیزه اش مانند چوبهای بزرگی بود که مساحان بکار میبردند. سنگینی آهن نیزه اش به یک من و نیم میرسید. این مرد در برابر افواج بنی اسرائیل ایستاده فریاد برآورد که «مخاربه چه ضرور یکی را از میان خود انتخاب کنید که بیاید و با من مبارزه تن به تن کند. اگر با من جرأت مقابله یافت و مرا کشت ما غلام شما خواهیم شد ولی اگر من غالب شوم و او را بکشم شما غلام خواهید گردید...». از بنی اسرائیل هر که چشمش به گلیات میافتاد بر خود میآرزید. تنها داود پای جسارت پیش گذاشت و جلو آمد. چوب خود را بدست گرفت و پنج قطعه سنگ صیقلی تیز از نهر برداشت و با فلاخن خود قصد پهلو ان فلسطیان کرد. گلیات چون داود را باین حال دید گفت آیا مرا سگ پنداشته ای که با چوب بملاقات من آمده ای... داود جواب داد که «تو باشمشیر و نیزه و سپر با من مقابل شده ای و من بنام بزرگ خدای اسرائیل که امروز دستانم داده ای» پهلو ان فلسطیان جلو آمده بسمت داود روان شد. چون نزدیک گردید داود سنگی در فلاخن گذاشت و بجانب او پرتاب کرد... سنگ پیشانی گلیات خورد و او از رو بز زمین افتاد... چون داود خودشمشیرنداشت شمشیر گلیات را برداشته سر او را برید... چون داود غلبه کرد شاعول بر او حسد برد تا آنجا که داود ناچار شده به

(۱) - GOLIATH



فلسطیان پناهنده شد. شاعون در جنگی شکست خورد و مرد بعد از او مردم قبیله یهودا داود را بسلطنت برداشتند ولی قبایل شمالی زیر این بار نرفته پسر شاعون را بجای پدر نشانندند. این امر منشأ جنگ خانگی شد و عاقبت بغلبه داود خانمه پذیرفت و از آن بعد تمام قبایل بنی اسرائیل بقدرت او گردن نهادند.

داود بانی سلطنت بنی اسرائیل شهر ده میشود. بواسطه صباحت

در اورشلیم  
ورشادت و ترحم و طبع شعر و استعداد موسیقی طرف توجه  
عموم گردیده قدرت نظامی شاعون و اقتدار مذهبی شموئیل

را در وجود خود جمع کرد هم ساحشور بود و هم سمت پیغمبری داشت. داود قوم کوهستان نشین و صحرا گرد یهود را نظم آموخت و حکومت خود را بشکل سلطنت مطلقه درآورد. پایتخت معین و قشون دائم و دست نشانندگان خراج گذار داشت.

پایتخت داود اورشلیم بود. این شهر یکی از استحکامات کنعانیها بوده ژبوس (۱) نام داشت داود آنرا بگرفت و مقر سلطنت قرار داد. اورشلیم را موقعی بسیار مناسب بود. کوه صهیون (۲) که از کوه دولتی در بالای آن قرار داشت در حکم لانه عقاب و بر آخرین رشته های آنتی لیبان مشرف بود. بعلاوه محل شهر سر چهار راهی است که از بحر الروم به اردن یا از مصر بشام میرود. داود در اورشلیم که می نشست هم مواظب رعایای خود میبود و هم میتوانست از جانب بحر المیت و شام و بحر الروم بردشمنی بتازد. صندوق عهد را با تجمّل و طنطنه کامل بارگ انتقال داده اورشلیم را پایتخت سیاسی و مذهبی گردانید.

داود در آغاز سلطنت فوج مخصوصی بجهت خود تربیب

داده هر گب از داوطلبان یهودی و مزدوران فلسطیانی. این

افواج اساس قشون دائم و منظم یهود گردید. داود بعوض

اینکه در مواقع قشون زیادی بگیرد يك عده قشون ثابت ۲۴ هزار نفری از قبایل

(۱) - JÉRUS (۲) - SION

میاورد که بدسته های دوهزار نفری قسمت شده و هر کدام يك‌ماه در تحت فرمان پادشاه بودند .

داود با این قوه دست بکار قلع و قمع کبیله اقوامی گردید که تا آنوقت با بنی اسرائیل جنگیده بودند و باین ترتیب متوالیاً فلسطیان و قبایل موآب و ایدومه و عمالقه و شامیهها را دست نشانده خود گردانید و دولتش از فرات تا دریای احمر بسط یافت . جنگهای داود نیز مانند جنگهای سلاطین آشور چیزی برای مغلوبین نمیگذاشت و از کسانی که طعمه شمشیر نشده بودند خراجی گزاف میگرفت . در سفر سلاطین چنین آمده : « داود پس از جنگی که با مردم موآب کرد ایشان را بخاک نشاند و ریسمانی آورده آنها را دو قسمت کرد قسمتی را محکوم باعدام نمود و قسمتی را حیات بخشید » با عمالقه نیز سخت رفتار کرده « اره و آلات آهنی و تبر بر سرشان گذاشت و بکوره های آجر پزیشان انداخت » .

داود در ایام کهولت با توطئه ها و جنگهای خانگی مصادف  
طغیان  
گردید و حتی ناچار شد که با یکی از پسران خود موسوم به  
ایدشالوم (۱)  
ایدشالوم نیز بجنگد افواج مخصوص او بر حریف غلبه کردند  
و ایدشالوم را تعاقب نموده برخلاف امر داود که بر فرزند عاصی نیز مهربان بود  
او را کشتند .

داود که درین هنگام خونی پیر بود مرایی سوزناکی خواننده از سوز دل از  
خدا استغاثه مینماید .

داود سلیمان را بجانشینی خود تعیین کرده پس از چهل سال سلطنت وفات نمود .  
سلیمان  
در بدو سلطنت سلیمان قتل عامی واقع شد باین معنی که  
و سلطنت  
سلیمان چون از جاه طلبی برادر خود آدنیاہ (۲) دزهراس بود  
برادر و تمام هوا خواهان معتبر او را بکشت و چون این مهم  
باجرام رسید بلاهنازع بسلطنت پرداخت . سلیمان سلطانی صالح طلب و مدیر بود .

(۱) - ABSALON

(۲) - ADONIAH

تجارت را بسط داد و پایتخت خود را ترثین کرد و معبد اورشلیم را ساخت.

عوایدی که خاص	بسط
مقام سلطنت بود و خراجی که باجگذاران می پرداختند برای مخارج سلطانی که با تجمل زندگی میکرد	تجارت
کافی نبود لذا سلیمان در صدد برآمد که از راه تجارت عوایدی	

بدست آورد باین نظر روابط یگانگی و دوستی را با سایر سلاطین مستقر نموده دختر یکی از فراتنه را تزویج کرد و با هیرام (۱) سلطان صور و ملکه سبا (۲) (عربستان) عهدنامه بست و ملکه سبا برای ملاقات سلیمان با اورشلیم آمد. در نتیجه استقرار این روابط و هم آرامشی که سلیمان بر دستی برقرار کرد طولی نکشید که تجارت بسط یافت. از آنجا که اورشلیم بر سر چهارراه تجارت قرار داشت سلیمان از کاروانها راهداری خواست و خودش نیز در کاروان راه انداختن دست اندر کار شد. حق خرید کثف و ارابه و اسب را در مصر بخویشتن انحصار داده بود و این امتعه را بسلاطین شام میفروخت. سلیمان بکماش مردم فنیقیه بندر ازبون گاس (۳) را در انتهای خلیج فعلی عقبه (دره ای احمر) بساخت و کشتیهایش بسمت مملکت اُفیر (۴) که علی الظاهر باید هندیا افریقای جنوبی باشد روانه شدند و با طلا و عاج و احجار کریه و حیوانات نایاب مانند میمون و طاوس برگشتند.

سلیمان ثروتی را که از راه تجارت پیدا میکرد در اعوری	معبد اورشلیم
مصرف مینمود که نفع عموم را در برداشت. درین کار مردم فنیقیه با او مساعدت کردند زیرا بنی اسرائیل فقط چوپان و	(مسجد اقصی)
برزرگ بوده از حرف و صنایع خبر نداشتند.	

سلیمان قصری مجلل بجهت خود ترتیب داد ولی قبلاً دنباله کار داود را گرفته معبدی در اورشلیم ساخت و آنرا شهر مقدس قوم بهود نمود معماران صور که مأمور ساختن عبادتگاه بودند از کارهای آشور و مصر سرمشق گرفتند و بتقلید ابنیه آشور معبد را بر روی سطحه ای بنا نمودند. برای رسیدن بمعراب از

(۱) - HIRAM                      (۲) - SABA                      (۳) - EZIONGABER                      (۴) - OPHIR

دو حیاط ردّ میشدند که دیوار کوتاهی در آن میان حائل بود و هم نرده ای از  
 چوب ارز داشت مردم همه وقت بحیاط بیرونی دسترس داشتند و درحیاط درونی  
 که پیروی هم نامیده میشد قربانی میکردند. درین حیاط مذبحی و طشتی برنجی و  
 حوضهای دیگری بود مخصوص شستن تگه های قربان و سایر لوازم قربانی. خود  
 معبد بنائی بود به پهنای ده ذرع و درازی ۳۰ ذرع و بلندی ۱۵ ذرع. دیوارها  
 از سنگ بود و ستونها از چوب ارز طلاکوب شده. دو ستون منقش مفرغی در  
 مدخل آن بر پا کرده بودند. اندرون عبارت از دو اطاق بود اطاق حرم که کهنه  
 در آن مراسم عبادت را بجا میآوردند و روشنائی آن از شمعدان هفت شاخه میآمد  
 و حرم حرمها که صندوق عهد در آن بود و کسی حق دخول در آن نداشت جز  
 کاهن بزوک آنها سالی یکبار. چون کار ساختمان معبد پایان رسید سلیمان خواست  
 تمام اعیاد مقدس در اورشلیم بعمل آید و نماز خانه و محرابهای قدیم متروک گردد  
 لذا تمام کسانی که بخدمت خدا اشتغال داشتند باورشلیم احضار شدند دسته ای روحانی  
 تشکیل یافت که در تحت ریاست کاهن اعظم بودند. باین ترتیب امور مذهبی ملت  
 یهود در اورشلیم و در معبد آن جمع آمد.

اشتهار سلیمان در تالار بزرگ قصر خود روی تختی که از طلا و عاج  
 ساخته شده و دو شیر طلا را نیز زیب آن قرار داده بودند نشسته  
 بعدالت و تجمل شخصاً باحقوق حق می پرداخت. این تشریفات در ملت یهود  
 اثر زیادی داشت زیرا این قوم به قضاتی عادت داشتند که دم دروازه قری نشسته  
 احکام خود را جاری میساختند.

سلیمان که بعلم و عقل و عدالت مشهور گردید به تجمل نیز رغبتی تمام داشت. قصر  
 باشکوهی ساخته درباریان بسیاری نگاه میداشت. تمام اوانی و ظروفی که بکار خوردن  
 و آشامیدن وی میرفت از زر ناب بود. سلیمان در سال آخر سلطنت خود کرم ملت  
 را زربار مالیات بشکست و راج نیز برای رواج مراسم عبادات اغیار باز گذاشت.  
 از این جهت باز طغیان شروع شد و چون سلیمان مرد کار دولت سخت بمخاطره  
 افتاد (۹۳۰ قبل از میلاد).

## انفکاک

نتیجه مرگ سلیمان تجزیه سلطنت یهود گردید. قبایل شمالی

زیر بار رحبعام که پسر سلیمان و جانشین قانونی او بود نرفتند

و يك نفر یافعی را که یربعام نام داشت باسلطنت بر داشتند زیرا سلطنتی را که از

خاندان بنیامین و یهودا بود بطیب خاطر پذیرفته بودند و اورشلیم را نیز پایتخت

نمیخواستند چون تفوق یهودا را میسرسانید از آن بعد دو دولت یهود تشکیل شد.

دولت اسرائیل در شمال که ده قبیله شمالی را شامل میشد و دولت یهودا در جنوب

که دو قبیله یهودا و بنیامین را در بر داشت. مهم‌ترین قبایل شمالی افرایم (۱)

بود. شهر اورشلیم پایتخت دولت یهودا و دو دولت یهود از یکدیگر منفک گردید.

دولت اسرائیل تقریباً دوست سال دوام کرد و دولت یهودا سیصد و پنجاه سال.

هر دو دولت مدام گرفتار اغتشاش و محاصره بودند و نه فقط جنگ دست از سر آنها

بر نمیداشت بلکه انقلابات نظامی و مذهبی و هجومهای مردم مصر و قوم سبیب

آشور نیز دائماً گریبانگیر آنها میشد.

دولت این دولت از حیث وسعت و قدرت بر دولت یهود فائق بود

ولی پایتخت و معبدی که بیای اورشلیم و مسجد اقصی برسد

نداشت. سلاطین آن در حکم غاصب بودند زیرا نفوذ مذهبی

را دارا نگردیدند. بدین لحاظ اغتشاشی بروز کرد و خون ریزی شروع شده مملکت

و مذهب را در مهلاکه انداخت. مکرر رؤسای قشون سلاطین را سرنگون کردند

و جای آنها نشستند مانند اومری (۲) که ساماری (۳) را ساخته پایتخت دولت

اسرائیل قرار داد. بعضی سلاطین با بیدگانان مزاحمت نمودند و عبادت خدایان

فنیقی یا مصری را در مملکت خود داخل کردند. دولت اسرائیل که در نتیجه

مناقشات مذهبی و جنگ با دولت یهودا ضعیف گردید در برابر دشمنان خود مدت

متمادی مقاومت نتوانست. قشون آشور بعد از محاصره سه ساله ساماری را بتصرف

آورد و مردم آنرا به بندگی برد (۷۲۲ قبل از میلاد)

(۱) - EPHRAIM

(۲) - OMRI

(۳) - SAMARIE

## دولت

یهودا دولتی کوچک بود ولی با این امتیاز که اورشلیم و مسجد  
اقصی را داشت و سلاطینش نیز از نسل داود بودند.

## یهودا

بعضی از پادشاهان یهودا مانند حزقیاء به تدبیر معروف  
گردیدند ولی برخی دیگر با کی نداشتند که عبادات غیر ادر اورشلیم معمول نمایند.  
دولت یهودا را ابتداء مصر تهدید مینمود. اورشلیم یکبار در ۹۲۵ قبل از میلاد  
بغارت رفته یهودیه میدان جنگ قشون مصر و آشور گردید. قشون آشور وارد  
اورشلیم شده و سلاطین آنرا مجبور بدان خراج کرد. خرابی نینوا نیز اسباب  
نجات اورشلیم نشد زیرا نبوکدتر پادشاه بابل اورشلیم را گرفته خراب نمود (۵۸۶  
قبل از میلاد) و یهودیه را با سارت بابل برد. یهودیهها هفتاد سال در آنجا ماندند  
تا کوروش پادشاه ایران با آنها اجازه داد به اورشلیم برگردند و معبد خود را از نو  
بسازند. یهودیهها در مدت اسارت خود افسوسها میخوردند و شکایتها داشتند چنان  
که درین منظومه بیان شده: « ما در کنار بابل نشسته ایم. چون بفکر صهیون  
افتادیم گریه کردیم. بر لب های ما به بیدهای ساحل آویخته بود. کسانی که ما را  
آورده بودند میگفتند بعضی از سرودهای صهیون را برای ما بخوانید. اما چگونه  
میتوان سرود های پروردگار را در سر زمین اغیار خواند. ای اورشلیم اگر من  
ترا از یاد بپر دست من مرا فراموش کند و زبانم بکامم بچسبد اگر از فکر تو  
بیرون بروم یا اگر تو نابود شده باشی ای اورشلیم که یگانه موضوع سرور من هستی...  
خراب شوی ای بابل! مبارک باد دستی که آنچه بر سر دیگران آوردی بر سر  
آورده تلافی کند. فرزندان را بگیرد و سر آنها را به سنگ کوبیده بشکند ».

## سلاطین

در دورهٔ رفض و اعتزال هجوم مراسم عبادت اغیار مذهب  
را سخت بمخاطره انداخت. بعض سلاطین عبادات خارجی

## و کهنهٔ اعظم

را ترویج میکردند تا از زیر بار تبعیت کهنهٔ بزرگ که اغلب قدرتی

ما فوق اقتدار سلاطین داشتند بیرون بیایند. یکی از مشهورترین سوانح این مبارزه  
تاریخ عثلیاه (۱) است. عثلیاه دختر ایزیل (۲) فنیقی و در حبالهٔ نکاح یورام (۳)

(۱) - ATHALIE (۲) - JÉZABEL (۳) - JORAM

پادشاه یهودا درآمده بود. پس از مرگ یورام و پسرش اخزیاب (۱) عثلیاب ملکه شد و تمام شاهزادگان یهودا را بکشت و بقصد استواری مقام خویش از فنیقیه يك فوج مخصوص فنیقی و يك دسته کهنهٔ ابعل خدای فنیقیه را بیایستخت خود آورد لکن کاهن اعظم یکی از پسرهای کوچک اخزیاب را از قتل عام دربرده و نام یوآش (۲) بر او نهاده سرّاً در معبد نگاهداری کرد. همینکه یوآش هفت ساله شد او را با تشریفات به کهنه و سرافازانی که نسبت به یهوه وفادار مانده بودند معرفی کرد. مردم که گمان میکردند از نژاد داود کسی نمانده این خبر را چون معجزهٔ تلقی کرده بر ضد ملکهٔ فنیقی شوریده او را با فراولان و کهنهٔ فنیقی کشتند.

پیغمبران با اینهمه منجیان حقیقی مذهب کهنه بزرگ نبودند زیرا ایشان در مخالفت با رواج عبادات بیگانه بخصوص حفظ قدرت خود را در نظر داشتند بلکه نجات دهندگان مذهب پیغمبران بودند که بمناسبت اعتقادی راسخ و وحی خدا بر ایشان نازل شده مأمور میشدند که غضب الهی را بر مردم و سلاطین برسانند.

پیغمبران اغلب مردمی بی بضاعت بودند که در گوشهٔ انزوایی در بیابان یا کوهستان بسر میبردند و چون روح خدا در ایشان دمیده میشد در قبایل میگشتند و مردم را بتوبه میخواندند. وقایع عظیم را پیشگویی میکردند و قدرت متعالی خداوند را اعلام مینمودند و به بت پرستی میتاختند. مؤمنین را یاد آور میشدند که اعتقاد حقیقی باز دیاد قربانی نیست بلکه باید تقوی و حقگناری پیشه کرد. ضمناً وعده میدادند که خداوند برای نجات قوم رسولی خواهد فرستاد (مسیح) و اورشلیم از نو آباد خواهد شد.

از آنجا که این خطبای فصیح و مجذوب کلام خود را بدون ترس و واعمه و بنام خداوند بیان میکردند مردم همه تسلیم بودند ولی سلاطین از این جسارت و آنهمه ملامت غضبناک شده پیغمبران را اغلب شکنجه کرده تلف مینمودند.

(۱) - OCHOSIAS (۲) - JOAS

فصیح ترین پیغمبران اشعیا و یرمیاه بودند که خرابی ساماری و اورشلیم را اعلام نمودند حزقیل و دانباک خبر دادند که باز غلبه با ذات سرمد و قوم او خواهد بود و باین وسیله چنانی در روحهای افسرده و مأیوس دعیدند. اشعیا چنین میگفت : « خداوند میفرماید اینهمه قربانی برای چیست من از قربانی قوج و چربی گله‌های شما سیرم . من از خون گاو میش و بره و بز لذت نمی برم . . . کی این قربانیها را از شما خواسته است . من از بخور و جشن شما کراهت دارم . . . وقتی هم که زیاد استغاثه میکنید من گوش نمیدهم زیرا دستهای شما پر از خون است . خود را بشوئید و پاک کنید . افکار بد خود را از نظر من دور نمائید . از بدی دست بکشید . خیر رسانیدن بیاموزید . دنبال حق بروید . مظلومین را حمایت کنید . حق یتیم را فرو نگذارید . بیوه زنان را در ظل عنایت خود بگیرید . آنوقت نزد من بیائید و از خود تان بگوئید . درین صورت اگر گناهان شما مانند شجره قرمز باشد مانند برف سفید خواهد شد . . . » ظلم و جور مردم رحمت خدا را بستوه آورده عنقریب غضب او بر اقوام نازل خواهد شد . بدو ساماری بکیفر خود خواهد رسید : « بدای بحال تاج مغرور باد گساران را فریم . به بینید آن دست قوی که خدایش فرستاده میرسد و مانند گرد بادی از تگرگ و دیو بادی مهیب و طوفانی موحش آن تاج را سرنگون میسازد . ای تاج مغرور ایقان خواهی شد . . . و آن گل شکفته که در آن دره پر مایه جای دارد در حکم انجیریدش رسی است که چشم هر کس بر آن بیفتد فی الفور برداشته در دهان میگذارد . . . » آشور هم که اسباب کار خداوند است بنوبت خود تنبیه میشود و اورشلیم نیز بکیفر گناهانی که کرده بهمین عذاب معذب خواهد بود . اما روزگار بهتری میرسد : « پروردگار خدای سپاه چنین میفرماید : ای ملت من که در صهیونی از آشور مترس او ترا با چوب خواهد زد چنانکه سابقاً مصر زد وی کمی تأمل داشته باش او هم بکیفر جنایاتی که کرده غضب مرا خواهد چشید . . . آنوقت شما از باری که بردوش دارید نجات می یابید . . . شیپور پرهمپه صدا در میآید . آنها که در خاک



آشور پراکنده گردیده یا به مصر تبعید شده بودند بر میگرددند تا در کوه مقدس (اورشلیم) پیرستش پروردگار بپردازند... « آنوقت » از تنه داود شاخه ای بیرون میآید و از پهلوی ریشه او نهالی بیرون میزند و روح خدا با او خواهد بود... او در باره فقرا نیز میزان عدل را از دست نمیدهد و با يك دم از لبهای خود بدکاران را نابود میسازد « عاقبت تمام اقوام با یکدیگر راه آشتی می پیمایند و خداوند بر همه حکومت میکند. » تعلیمات و کلام خداوندی از صهیون میآید. صهیون در میان ملل حکم خواهد بود و احکام خود را با آنها تحمیل خواهد کرد. دیگر هیچ ملتی بروی دیگری شمشیر نمی کشد و کسی از جنگ خبر نخواهد داشت. «

دین یهود      و قتیکه کوروش بنی اسرائیل را از اسارت خلاص کرد و از بابل روانه نمود جز ملتی کوچک و خراجگذار نمانده و بعدها

و دین عیسی      نیز هیچگونه اهمیت سیاسی پیدا نکرد ولی مذهب یهود به برکت وجود پیغمبران باقی ماند بلکه تصفیه هم شد. اورشلیم که از حالت خرابی بدر آمد باز کانون مذهبی عظیمی گردید و در دوره ما بعد مذهب عیسی را بوجود آورده منشأ حوادث مهمی شد.

## فصل ششم

مردم فنیقیه (۱). صیدا (۲). صور (۳). کارتاژ (۴).

مردم فنیقیه قومی بوده اند کار آزموده در بحریه و دریایی جهور و در دزدی دریایی بی باک. در سواحل بحر الروم آبادی بسیاری کرده اند.

بلاد معتبر فنیقیه که هم جنبه صنعتی داشته هم تجارتی صور و صیدا میباشد در ساحل شامات و کارتاژ که آباد کرده شهر صور بود و در ساحل افریقا قرار داشت. مردم فنیقیه در سابقه تجارت و آبادیهائی که کردند مدیست را در تمام حوزه بحر الروم منتشر ساختند. الفباء نیز از ابداعات ایشان است.

(۱) - PHÉNICIEN      (۲) - SIDON      (۳) - TYR      (۴) - CARTHAGE

## فنیقیه

فنیقیه حاشیه ایست از شام که در کنار و دنباله ساحل فلسطین قرار گرفته. حد آن از پیش آمدگی کوه کارمل بیالاست.

این سرزمین حاشیه تنگی است که به سلسله ایبان تکیه کرده و پیش آمدگیهای نخته سنگی زیادی دارد که در دریا جلوزفته و ساحل را بچندین ناحیه مجزا قسمت میکند. هر يك از این نواحی لنگرگاه خوبی است چنانکه رفت و آمد فیما بین دو بندر از راه دریا آسان تر از راه خشکی است. از این جهت سکنه این سرزمین بزودی دریا نوردی آموختند و جنگلهای ارزهم که در آن ایام کوههای ایبان را مستور مینمود چوب و افری در دسترس ایشان میگذاشت.

معلوم نیست که نخستین سکنه این سرزمین چه قومی بوده. همینقدر میدانیم که مردم فنیقی قومی بوده اند از بنی سام و مانند ملت یهود در نتیجه تغییر نشیمنهایی که در ازمنه خیلی قدیم داده اند (در حدود ۲۸۰۰ قبل از میلاد) و بدستی اطلاعاتی از آن در دست نیست درین خاک متوطن گشته اند مردم فنیقیه هیچوقت در تحت لوای دولت واحد نرفتند بلکه با اقتضای طبیعت ساحل بچندین شهر مستقل منقسم شدند که از شمال بجنوب بترتیب از این قرار بود: آراد (۱)، بیلس (۲)، بیروت (۳)، صیدا، صور، آکر (۴).

هر يك از این بلاد بندری بود که در انتهای جلگه حاصلخیزی روی دماغه یا جزیره ای قرار داشت.

## تاریخ فنیقیه

تاریخ فنیقیه کما هو حقّه روشن نیست زیرا از کتب فنیقی چیزی بدست نیامده و کتیبه های فنیقی نیز بنهایت نادر میباشد. بیشتر اطلاعاتی که در باب فنیقیه وجود دارد از توریه و

کتیبه های مصر و آشور و نویسندگان یونان و روم اخذ گردیده است. شهرهای فنیقیه گاه در دست سلاطین بود گاه در دست رؤسائی که سوفت (۵) نامیده میشوند.

(۱) - ARAD      (۲) - BYBLOS      (۳) - BEYROUTH      (۴) - ACRE      (۵) - SUFFÈTE

بنا بر روایت توریة یکی از سلاطین صور که هیرام نام داشته با داود و سلیمان دست و داد داده بود. در صور و عموماً در کلبه بلاد فنیقیه فیما بین اشراف که متمول ترین خانواده ها را تشکیل میدادند و عوام الناس که از قبیل ملاح و سرباز مزدور و کارگر و مردمی آزاد و فقیر بودند عبارات سختی در کار بود.

کلبه هر جا شهری صنعتی و تجارتمی دیده میشد اینگونه جنگهای سیاسی و اجتماعی دوام داشت. جاه طلبان عوام الناس را تکیه گاه خود قرار میدادند تا قدرت را بدست بگیرند. از این کار انقلاب برمیخواست و چون یکی از فریقین مغلوب میشد مهاجرت میکرد. باین ترتیب در اواخر مائه هم قبل از میلاد مردمی که از اشراف صور بودند شهر خود را ترک گفته بساحل افریقا رفتند و کارتاز را بنا نهادند. بلاد فنیقی که باخصاً مشغول منافع تجارتی خود بودند علی العموم از شرکت در مناقشات همسایگان خود برهیز داشتند و اصلح چنان میدانستند که باج بدهند تا بجهت حفظ استقلال خویش بجنگ متوسل شوند فقط يك بار صور بر آشور عصیان ورزید ولی این امر برخلاف عادت بود و نتیجه آن نیز خرابی وی گردید.

تاریخ حقیقی فنیقیه تاریخ تجارت و آبادیهائی است که بنا کرده اند این تاریخ را میتوان بسه دوره منقسم نمود: دوره صیدا، دوره صور، دوره کارتاز.

دوره	صیدا پیش از سایر اقران خود ترقی کرد و از مائه ۱۵ تا
صیدا	مائه ۱۳ قبل از میلاد اهمیتی داشت. فراغته مصر به تجارت
	صیدا اجازه داده بودند که در محلات مخصوص شهرهای مختلفه

دلنا بجهت خویش انبار بسازند. مهمترین انبار های مزبور در خود منفیس بود.

اهالی صیدا مخصوصاً در حوزه شرقی بحر الروم بدریا نوردی و تجارت مصر میگذاشتند و چون در مقابل قبرس که عس فراوانی دارد قرار گرفته بودند این جزیره را بتصرف آورده شهرها در آن ساختند. از آنجا بسواحل آسیای صغیر

رفتند و در آنجا هم دارالتجاره‌های مهم برپا نمودند. شهر رُدس (۱) را نیز گرفتند و نام فنیقی بدان گذاشتند. پس از آن نوبه بجزایر بحر اژه رسیدند از هر یک بهره‌ای بردند مثلاً از پاروس (۲) مرمر از مِئس (۳) گوگرد و زاج. از تازوس (۴) طلا و از سیترا (۵) ارغوان می‌آوردند. بعدها قدری قدم را بالا تر نهادند معادن لِمَنوس (۶) و ساموتراس (۷) و تازوس را نیز بکار انداختند و پس از چندی دل بدریا زده از بغازها هم گذشتند و به بحر سیاه رسیدند. بقیقاز و ممالک بعیده آن صفحات راه یافته فلزات قیمتی و برده آوردند. در تمام سواحل یونان بتجارت مشغول گردیدند چنانکه بموجب روایات قدیمه یونان شهر تب را بکنفر از اهل فنیقیه موسوم به کادموس (۸) در بئوس (۹) ساخته است.

ابتدا اسلحه و پارچه و جواهر و مجسمه‌های خدایان مشرق زمین را بجهت مردم یونان می‌بردند ولی چیزی نگذشت که یونان خود حریف و رقیب اهالی فنیقیه گردید. از جانب دیگر چون نمول صیداً طمع اقوام مجاور را بخرکت آورده بود فلسطیان در مائه ۱۲ قبل از میلاد بر آن حمله بردند شهر بعد ها خرابی خود را مرمت نمود ولی بحال اول برنگشت و مقام درجه دوم پیش نداشت.

دوره  
 صور که بسیاری از مردم صیدا بدانجا پناهنده شده بودند  
 جانشین صیدا گردید. از مائه ۱۰ تا ۶ قبل از میلاد این شهر  
 صور  
 بزرگترین بازار تجارت مشرق و بحر الروم بود.

مردم صیدا با اخصه در مشرق بحر الروم کار می‌کردند اما اهالی صور سعی خویش را متوجه حوزه غربی آن دریا نمودند و میان افریقا و اسپانی رفت و آمد داشتند. معذک در اینجا نیز مانند مردم صیدا با رقابت یونان مصادف گردیدند. در سیسیل جنب آبادیهای یونانی اهل فنیقیه هم چند عمارت کردند که از آن جمله پالرم است (۱۰) مالرحان صور جزایر ساردنی (۱۱) و باله آر (۱۲) را کشف کرده از آن بهره‌ها بردند و در ساحل گل (۱۳) چند دارالتجاره باز نمودند که پرواندر (۱۴)

(۱) - RHODES	(۲) - PAROS	(۳) - MÉLOS	(۴) - THIASOS
(۵) - CYTHÈRE	(۶) - LEMNOS	(۷) - SAMOTHRACE	(۸) - KADMOS
(۹) - BÉOTIE	(۱۰) - PALERME	(۱۱) - SARDAIGNE	(۱۲) - BALÈARE
(۱۳) - GAULE	(۱۴) - PORT-VENDRE		

یکی از آنهاست . در ساحل تونس سخت ریشه درآوردند . شهرهای درست و حسابی از قبیل اوتیک (۱) و کارتاز ساختند . تمام ساحل افریقا را پیموده به تنگه جبل طارق رسیدند و ماوراء آن بمملکت تارسیس (۲) (اندلس کنونی) دست یافته آنرا بسیار حاصلخیز و پر معدن دیدند و از آنجا گندم و روغن و پشم و نقره و افری آوردند .

مرکز مملکت فنیقی در اسپانی قانس (۳) بود که موقع بسیار مناسبی دارد و چیزی نگذشت که مراوده فیاین صور و قانس بقدری سهل شد که حکم قبرس و فنیقیه را پیدا کرد .

دوره  
 صورت چون به تمول خود می‌باید بر ضد دولت آشور طغیان کرد .  
 کارتاز  
 سلاطین نینوا و بابل آنرا محاصره نمودند و همین مطالب از مائه ششم باعث تنزل وی گردید .

قدرت صور در بحر الروم بشهری رسید که ساخته دست مردم خود صور بود و کارتاز نام داشت . کارتاز در مقابل سبسیل و موقع مهمی دارد زیرا در بحر الروم مرکز تقاطع راه‌های آمد و شد میباشد . کارتاز از مردم فنیقیه هر کس را که در افریقا و سبسیل و اسپانی مقیم بود در تحت سلطه خود آورده دولت مقتدری ترتیب داد که بدولت یونیک معروف میباشد این دولت در رقابت تجارتهای یونان و اتروسک (۴) فایق آمد ولی عاقبت در مائه دوم قبل از میلاد گرفتار حمله روم گردید و پس از مقاومت مردانه منقرض گردید .

بحریه  
 فنیقیه  
 دریا نوردی زاده فکر مردم فنیقیه نبوده بلکه پیش از ایشان اقوام دیگری از قبیل مردم کریت در بحر الروم بحر بینائی میکردند نهایت آنکه مردم فنیقیه بحریه خود را بکار زده دریا نوردی را بر اساس متینی استوار نمودند . و در طی چندین مائه درین کار جسارت بخرج میداده گوی شهرت را ربودند سلاطین خارجی که در صد تربیت بحریه

(۱) - UTIQUE      (۲) - THARSIS      (۳) - GADÉS-CADIX      (۴) - ETRUSQUE

بر میامدند اغلب با مردم فنیقیه قرار و مدار می گذاشتند از قبیل سلیمان که کشتی هائی بدریای احمر انداخت و ستاخریب که در خلیج فارس بمسافرت بحری اقدام کرد. کشتی فنیقی پل داشته و در حکم کرجی بزرگی بوده با چنین مدور و دو انتهای برآمده، پیارو و شراع حرکت میکرده. در جلو کشتی جنگی تیزی تعبیه میشده که در بدنه کشتی دشمن رخنه وارد آورد. از آنجا که احتیاط مقتضی نبود که با چنین کشتی از وسط دریا حرکت کنند صلاح در آن میدیدند که روزها از کنار ساحل عبور نمایند و شب در خلیجی لنگر بیندازند یا کشتی را روی رمل کشیده در خشکی اطراق نمایند و فردا دوباره راه بیفتند و از دماغه ای بدماغه دیگر بروند بهمین وضع بحر الروم را سیاحت کرده اند.

ملاحان فنیقی هر چند در فن بحری بیائنی چندین پیشرفتی نکرده بودند ولی سفر دور و درازی کرده از بحر الروم گذشته بدریای بعید و خوفناک مانند اوقیانوس اطلس و هند رفته اند.

این گونه سفرها را دور زدن دریا نامیده اند و از آنجمله دو مسافرت معروفست. سفر اول در حوالی ششصد قبل از میلاد و بامر نخائو فرعون مصر انجام گرفته و شرح آنرا هر دوت نقل میکنند که ملاحان فنیقی از بحر احمر عازم شدند و در ظرف سه سال دور افریقا را گشتند.

هرودت میگوید: «نخائو ملاحان فنیقی را با کشتیهای خود روانه نمود تا از طریق جبل طارق و بحر الروم بمصر مراجعت نمایند. باین ترتیب ملاحان فنیقی در بحر احمر بکشتی نشستند و از بحر الروم بر گشتند. هر سال چون باین در میرسید بساحل میآمدند و گندم میکاشتند و بانظار درو می نشستند. پس از برداشت محصول دو باره راه دریا پیش می گرفتند. چون دو سال بهمین منوال مسافرت کردند سال سوم از تنگه جبل طارق گذشتند و بمصر باز آمدند. در مراجعت روایت میگردند که در موقع حرکت دیده اند آفتاب از جانب راست ایشان بر میامد. بنظر من این نکته باور کردنی نمی آید ولی شاید دیگران باور کنند. این نخستین بار بود که افریقا شناخته شد.»

سفر دوم را هانون (۱) در مائۀ ششم از جهت مخالف راه مزبور پیش گرفت. هانون که يك دسته کشتی از کارناز گرفته بود مأمور شد ساحل غربی افریقا را از پشت جبل طارق سیاحت کند و آبادی چندی در آن سمت دائر نماید و علی الظاهر تا نواحی خلیج گینه (۲) رفته است.

ترجمه ای از شرح هانون بزبان یونانی باقیمانده که بعضی از نگه های آن از این قرار است:

هانون روایت میکند که چون مدتی مدت دریا پیمود از سطحی بالا رفته «بدریاچه بزرگی که کوه های بلندی بر آن مشرف بود رسید. درین کوه ها وحشیانی میزیستند که پوست حیوانات در بر کرده بودند و با انداختن سنگ ما را از پیاده شدن مانع میشدند» از آنجا بروی دیگری گذشتند که بزرگ و وسیع و پر از مهنک و اسب آبی بود و پس از آن در خلیجی که کنار جزیره ای واقع بود ایستادند «آنجا پیاده شدیم تا روز بود جز جنگل چیزی بنظر نرسید ولی چون شب در آمد آتش فراوانی دیدیم و صدای سرنا و صنج و طنبور و هیاهوی مهیبی شنیدیم ما را ترس گرفت. غیب گویان نیز امر دادند که بگریزیم. لذا ما دوباره برای افتادیم و از کنار سرزمینی که یکپارچه آتش بود و بوی خوش آن دماغ را معطر مینمود رد شدیم. درین نقطه سیلابهای سوزان بدریا میریخت. زمین بقدری گرم بود که پای ما نمیتوانست تاب بیاورد...» قدری دور تر بجزیره ای رسیده و «چون بدان نزدیک شدیم دیدیم که مشتی وحشی در آن سکنی دارند. عدۀ زنان بر مردان میچربید و بدانسان از پشم و مو مستور بود و ثرجهانان ما ایشان را میمون میگفتند. ما شروع بتعاقب کردیم ولی بمردها نرسیدیم زیرا از بلندی خوب بالا میرفتند و با انداختن سنگ دفاع میکردند. هر طور بود سه زن را گرفتیم ولی چون کسان ما را بشدت دندان گرفتند ناگزیر آنها را کشتیم. پوستشان را کشیدیم و بکارناز آوردیم و دیگر جلو تر نرفتیم چون آذوقه نداشتیم.»

(۱) - HANNON

(۲) - GURNEE

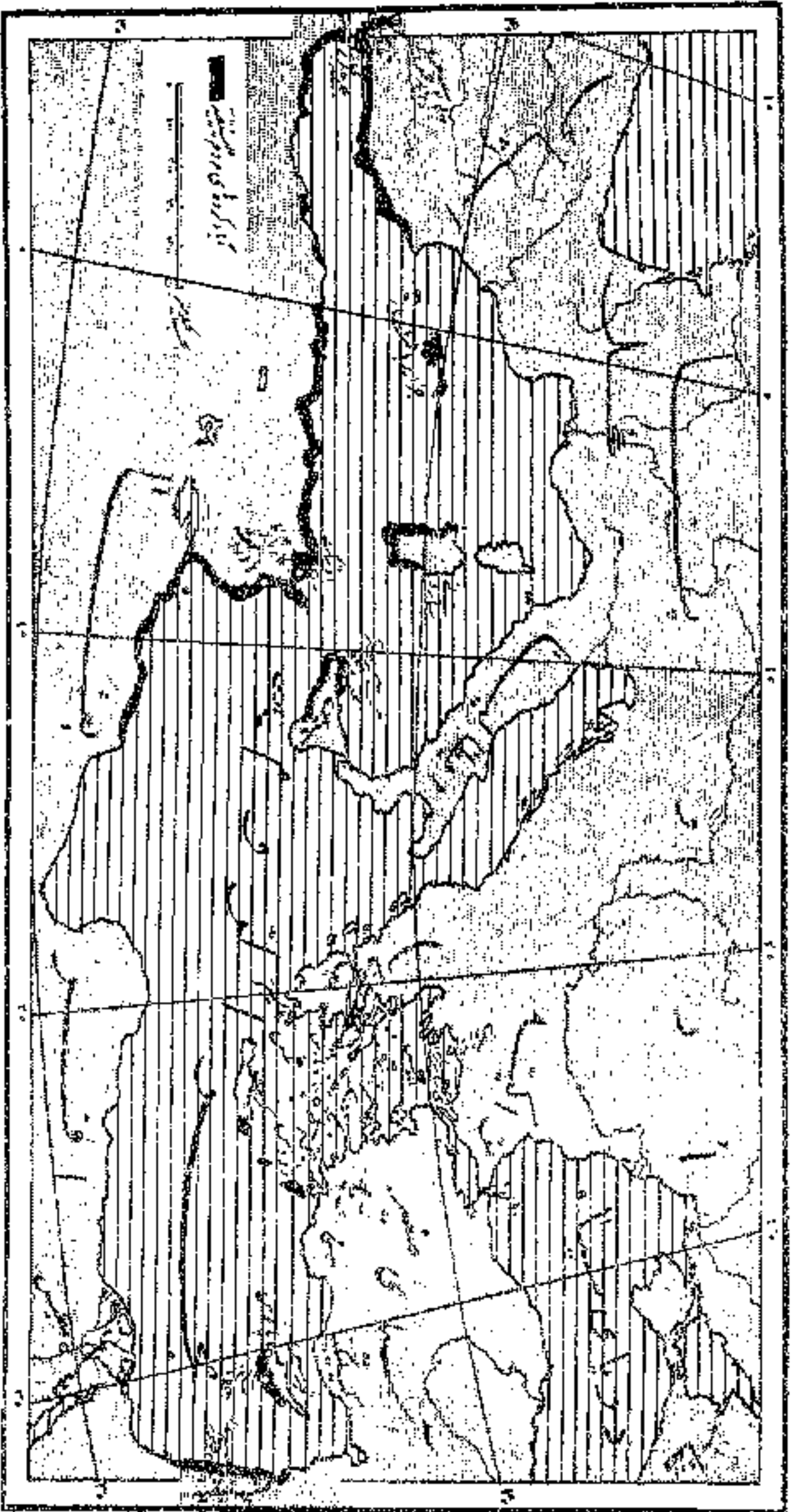
دریانوردان دیگری از اهل فنیقی در دریا‌های شمال بجزر پیمائی کرده مجمع الجزایر انگلیس را کشف کردند و معادن قلع جزایر کاسی تریید (۱) (جزایر قلع) را بکار انداختند. شاید این جزیره همان سیلی باشد که در انتهای شبه جزیره کورنواوی (۲) واقع شده است. ملاحان فنیقی تا دریای شمال و دریای بالطیک هم رفته اند.

**خصوصیات دریانوردی مردم فنیقیه**  
 دریانوردان فنیقی بسياحت و تجارت و دزدی دریائی هر سه می برداختند اجتناس خود را برداشته حرکت میکردند و چون از کشتی پیاده میشدند متاع خود را می گسارند و با حاصل آن محل مبادله میکردند پس از آن جلو تر میرفتند با عملیات خود را از سر بگیرند. این مسافرتها اغلب خیلی طولانی بود و چندین سال طول میکشید تا بعضی تجار باز روی وطن به بینند. منافع دزدی دریائی را نیز بر تجارت میافزودند و اغلب در سرزمین وحشیمان چون محلی را بی مستحفظ میدیدند بغارت میگرفتند. بعضی اوقات نیز بومیان و مخصوصاً زنان را که بتمشای اسباب بزرگ میآمدند بکشتی کشیده و وسط معامله غفلتاً لنگر بر میگرفتند. ناخدای کشتی نهایت مواظب بود که راه خود را مخفی بدارد. ملاحان فنیقی نه امکانی ای که بدانجا رفت و آمد داشتند بروز میدادند و نه راهی که پیش گرفته بودند و همین ترسی که از رقیب داشتند سبب میشد که کار نا کرده بکنند مثلاً بعضی از ملاحان فنیقی برای اینکه کسی براه و روش آنها پی نبرد با اینکه کشتی خود را در معرض تلف دیده اند دم بر نیارده اند.

**آباد کرده‌های ملاحان فنیقیه**  
 ملاحان فنیقی هر جا که میتوانستند آبادی درست میکردند چنانکه عدّه آبادیهای بحر الروم ایشان بچندین صد میرسیدولی مخفی نماند که در تحت این عنوان سه قسم مؤسسه مجایز قرار دارد: در مصر و ممالک عثمندنه مردم فنیقیه بدین مقدار اقتصار میکردند که امتیازی بگیرند شبیه به آنچه امروز فرنگیها در چین دارند. این امتیازات عبارت بود از

(۱) - KASSITÉRIE (۲) - CORNOUILLE





نقشه پراکنش جمعیت  
آزری در شرق استخر خلیج فارس

